

سخنی چند

با

(آقای علی شریعتی)

نوشته: ش-ق-اسلامی

بناریخ شوال ۱۳۹۲

چاپخانه حیدری

﴿ تذکر ﴾

این نوشته که بدست شماست نموده ایست از مدها انحرافات
اعتقادی و شمه ایست از جسارت هائی که جه بساحت مقدس اولیاء شده
و جه بنوامیس مقدسه دین و حرم روحانیت و پرچمداران واقعی تشیع .
از شما میخواهم که جواب سوالات را از آفای علی تربیتی
بخواهید و عین سوال و جواب را تزد هر عالم و دانشمندان مطلع بی غرض
که میل دارید بیرید تا از فعالیت « حسینیه ارشاد » و هدف اصلی این
 مؤسسه تبلیغاتی ! آگاه شده و بدانید که هر کس باین پایگاه ، فعلاً
که وضع بدین منوال است خدمت کند با مکتب تشیع و امام زمان
علیه الصلوٰة و السلام مبارزه کرده و پاداشی جز آتش دوزخ ندارد .
« و ما علی الرسول الا البلاغ »

« اسلامی »

قال النبي ﷺ :

إذا ظهرت البدع في أمته فليظهر العالم علمه ولا فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين .

نبی اکرم ﷺ فرمود:

زماں کے بدعنہا در امت من ظاهر شود ، البته باید داشتمند (ان) داش خود را آشکار ساخته (و جلو بدعنہا را بگیرد) و گرایه بر او (داشتمند) باد لعنت خدا و فرشتگان و تمامی مردم .

قال النبي ﷺ :

من تسمم في وجهه مبتدع فقد أعاد على هدم دينه .

نبی اکرم ﷺ فرمود :

کسکه خنده کند در صورت بدعت گزارندهای بتحقيق کمال کرده است ، بر تابودی دینش .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چندی است از گوش و کنار نفعه هایی دلخراش از مرکز «حسبیه ارشاد» پایگاهی که میلیونها پول ، بوساله گوناگون ، از این و آن گرفته شده و بصورت موسسه‌ای ظاهراً مدرن و جالب بنام کانون تحقیق و تبلیغ معارف اسلامی در آمده بگوش میرسد .
در بدرو تأسیس این موسسه ، گویندگانی مطلع ، لایق ، فاضل و متخصص و ارزانه و از نظر اعتقادات مذهبی ، شخصیت‌های قاطع و سرشار از تقوای تبلیغی ، زمام امور تحقیقات علمی (ارشاد) را بهد گرفتند و در اندک زمانی شهرتی غیرمنتظر بدست آوردند و همگان را بخود

جلب ساختند، و با پر نامه های متناسب و ارزشده کار خود را شروع کردند و تصور میرفت که با این اقدام صورتاً خدا پسندانه دری دیگر از مکتب مقدس تشیع باطنی توین بر وی دلباختگان اهل بیت حضرت و طهارت علیهم السلام باز گردیده و عظمت تشیع را در جهان علم و دانش، بر این ادبیان منسخه محرفه، که شب و روز در فکر انهدام و نابودی شیعه اند، اعلام داشته و آن سروری و سرداری که در طول مدت تاریخ، از اظر علمی و تحقیقی مکتب تشیع داشته و با نشریات نفیسه علماء شیعه مشت کوشه ای بدھان دشمنان این مذهب مقدس و تاپاکان خدا نشان رده شده است، در درجه ای که با عمد تلاشها که کلیساها و کنیسه اها از همه جواب میتوانند بکوچکترین نتیجه ای موفق نمیشوند و تا کنون نتوانندند و نخواهند توانست این مکتب عمیق آسمانی را تعطیل نموده و مردم را در لجن خرافات آناجیل محرفه و نوادرات مجمل بکشند، محکم نر سازند.

همه شادی میگردد که «حسینیه ارشاد» جنبش نویشی جهت جهش عقائد شیعه طرح بروزی نموده و با سطح معارف کهن اسلام، پرچم مقدس قرآن مجید و مذهب جعفری صلوات الله وسلامه علیه را در جهان کنونی استوار خواهد ساخت.

متاسفانه دیری پایانید که این امید تبدیل به یائی گردید و رشته ها از هم گست و عموم طبقات مردم که با چشمی امیدوار و از شوق و شادی سرشار به تابع تعلیمی و تربیتی این موسسه مینگریستند تاگهان در بہت و حیرت عجیبی فرو رفتند.

یکباره (حسینیه) فقیر شکل داد اتباعی و مبلغ عرض شد ا نشریات قیافه دیگری بخود گرفت، شادی موهم خیالی به عزای حقیقی کشنده ای تبدیل شد.

مسلمانان چنین می پنداشتند که با این نیروی عظیم و قوت -

سرشاری که بی حساب بطریق (حسینیه) سرازیر شده، مکتب تشیع

چنان بسط پیدا میکند که عنقریب شرق و غرب جهان را بروح فرآن و حقیقت اسلام و عظمت پیشتر مقام تشیع آشنا میازند.

ولی افسوس که با کتابها و جزوها و پلی کپیها و سخنرانیها و حمله هایی که به ارکان علم و نفوی و پر چمداران حقیقی اسلام شروع گردید . آنهم در اندازه ای که ابدآ سور تیرفت ، گذشته از اینکه همد را مایوس کرد قلب همکان را جریحه دار نموده است و بجای القاء وحدت و ایجاد اخوت پیشتر و تعلیم لب و مغز های بر نامده های وسیع شیعه که تا امروز بخامة توانای فحول علماء شیعه امثال : کلینی ها، شیخ طوسی ها، شیخ مفیدها ، علامه حلی ها ، سید منطقی ها ، علامه مجلسی ها شیخ بهائی ها و صدعا پل هزاران رجال عالیقدر و نوابغ عظیم الشأن شیعه که بشریت در این درجه در هیچ کیش و مذهبی جز مذهب مقدس شیعه بخود تدبیه است ، و در طی ۱۴ قرن توانسته اند مکتب تشیع و اسلام فرآن را زنده و جاورد شگاه دارند ، برخی از گویندگان فاشناس

و بی سابقه و کم ظرفیت و هنگ با هنرمندی خاصی از طریق انتساب جملی تشیع و با حمله بخرافاتی که خود ساخته و پرداخته اند بنام تشیع علوی حریبه ای بر نده بدست گرفته و بر عالم تشیع حمله نموده اند و از هر گونه جسارت بحمایة دین و هدایة مخصوصین کاظمین و حتی تیم محترم اسلام (علیه و علی آله الصلوة و السلام) مضايقه نکرده اند و با جلب افرادی بی اطلاع و کاملاً قشری و سطحی ، در محیطی درسته ، شدیداً حلالی را شروع کرده اند و تمثیل های را در قالب حقیقت قالب زده و حنظل را در شکل عسل درآورده و بخورد تو آموزان تشیع که از القباء اسلام و مکتب مقدس شیعه کاملاً بی بهره اند میدهدند ۱۱

متاسفانه ، این جسارت بعدی رسیده که همه را متاثر نموده است. کتابها ، جزوها ، پلی کپی هایی که بنام « آفای علی شریعتی » منتشر میشود عموماً بصورت انتقاداتی مفترضانه و شدید به مکتب تشیع است ! و قسمتی از آنهم اکار مهمترین دیشنهای مسلم وقطعاً اسلام و بسخره

گر قتن مقدسات مذهبی است آنهم در قالبی بس زندگه و منحنا که حتی
یک فرد جاہل و بی خبر از همه حقایق در مقام عناد و دشمنی جاہله
جز این چنین جسارانی را ندارد!

یکی از دوستان پیامی برایم آورد شنیدی!

از یکی از امناء و کارگر دانان (ارشد) که منهم او را میشناسم
و او مردی است شاید کتاب فارسی کلاسیک را هم نمیتواند بخواند و
شغل شاغلش در بازار مسلمان بهم یوسطن اهل معامله است، و از موضوع
و محصول مباحثت دینی، خطی هم نخواهد و خبری ندارد، بمحابات از
تبیغات شوم و جسارانهای آقای «شیرینی» با اسلام و یغمیر اسلام و
امامان ~~پاکیلی~~ گفته است: ما زحمت کشیده ایم این جوانان آزاد و یله
و رهارا که در کافهها - کابارهها - هتلها - دانسینگها یرسانیدند
و کنار میزهای شب را بروزیما آوردند، سینماها را بیر کرده بودند
به (حسینیه ارشاد) کشانده ایم ۱۱

گذشته از اینکه این نسبت ها به آن جوانان، شاید خالی از
جسارت بلکه احتمالاً تهمت باشد، اگر چنین خدمت بزرگی را هم
کرده باشند باید تصدیق کنند که بگفته خودشان، چنین جوانان جمع
آوری شده جدید اسلام و جدید التثییع هستند و تاکتون از مکتب
اسلام و شیعه خبری نداشته اند نه کتابی دیده اند و نه با منطبق دین
سر و کاری داشته اند از همه جا و همه چیز بی خبرند، چنین جمیعتی را
جمع آوری نمودن و چون بر «مظلوم» بیرون سوکشاندن و بیرون مکتب
خواندن کار فوق العاده ای نیست و این کثرت، سند حقیقت و واقعیت
نمیباشد.

علاوه بر این بر فرض که این خدمت را هم بیدیریم که اینان را
از مرآکر فساد نجات داده ایم، خوب بود بفساد بیشتر و خطط زیادتر
آلوده نمیکردد بقول شما اینان در مرآکر فساد باعمال ناشایست و
محرمات اسلام رو برو و بوده اند، اما با اسلام و مکتب ثبیث و خدمات

دانشمندان اسلام و روایات اهل بیت علیهم السلام عنادی نداشتند. فرق میکردند ولی بن عقیده بودند - شما همت کردید ایشان را از چاله در آورده و به چاه ویل افکنیدید، از یشت هیز قمار و بیز خطابه کشانیدید و با مشت کوبنده قسمت مهمی از عقاید حقه و مستدل شیعه را از آنها گرفتید اراستی چه خدمت بزرگی کردیده اید ! اما نه بعکتب تشیع بلکه به « مکتب »

در هر حال برای روشن شدن اذعان عموم مسلمین و توجه دادن بهدف اصلی این یکه تازمیدان تبلیغ و ارشاد، و بحکم وظیفه وجودان بر آن شدم که سوالاتی را که از مجموع سخنرانیهای آقای « علی شریعتی » وسیله حسینیه ارشاد و یا در قالب کتاب مستقل منتشر شده مطرح کنم و از منظم له برای عموم جواب پیخواهم تا حقيقة امر بر همه روشن گردد . وازایشان میخواهم که چون دقت شده سوالات عیناً از نشریات خودشان بهمان عبارات شیوه خاص ایشان میباشد

و فرموده اند بزیر بمالی عبارات خیلی مقیدند، نقل شود . و در پاورپریزی سفیدی **« سهمت برای جواب سوالات اخنه اس داده شده و در اختیار ایشان است سعی کنند جواب را خیلی خلاصه و روشن و سریع و قاطع مرحمت فرمایند و لطفاً از نهاشی و پرداختن بشکل کلمات خود داری فرموده جواب را بدون حاشیه دفن ، در جمله‌ای کوتاه مرقوم دارند که هم جستی برای مردم باشد و هم بر نامه‌ی ایشان مشخص و معین گردد و هر کس این جزو را در دست دارد موظف است پس از اخذ جواب از آقای « شریعتی » و گرفتن امعانه آن معظم له عین سوالات و جوابها را بنظر عموم مراجع عالیقدر و ارزشمند شیعه و یا سایر علمائی که در نظر دارد بر ساند تا در عقاید گوینده محقق ! حسینیه ارشاد قضاوت فرمایند و هدف اصلی این مؤسسه تبلیغاتی برای عموم طبقات شیعی روشن گردد . و بطوریکه شنیده شده ، بعضی از گویندگان (ارشاد) کم و بیش بعلی که یکی هم حس همکاری و اشتراک در منافع است در مقام**

دفاع مذبوحانه از نوشه های آقای (شريعی) برآمدند؛ خیلی مناسب است اگر این آقابان هم در دفاع از سخنان پراکنده و تبلیغات فعلی (ارشد) پا بر جایند و نظر سوئی ندارند، جواب همین سوالات را آنطور که صحیح میدانند امعانه کنند. این مطلب قیز ناگفته نماند؛ گردانندگان مؤسسه (ارشد) که باینصورت سپاهشی میکنند و بفکر نلاش افتاده اند تا شاید بتوانند جلوسیل اعتراضات مردم را بگیرند و مکرر پیشنهاد کرده اند، هر کس به سخنرا اینها آقای «شريعی» اعتراضی دارد به «حسینیه ارشاد» مراجمه و اشکالات خود را با معظم له در میان بگذارد و پاسخ بشنود.

اگر این مطلب دیگر خود آقای «شريعی» است و راستی قادر بجواب اشکالات هستند و نظری جز این ندارند هم برای ایشان و هم برای اعتراض کننده راهی که زودتر به نتیجه میرسد و ضمناً وقت کمتری هم میبرد همین است که وسیله پاسخ باین جزو اجرام میشود و پر مخارج

حسینیه و نهیه ساندویچ بیشتر تحمیل اضافه ای هم نمیشود و در صورت مراجمه اعتراض کننده، اگر از جواب کتبی خود داری فرمودند بدانند در گفتن و نوشن موضوعات مورد سوال غرضی نامشروع داشته و یا حداقل اشتباه کرده اند و باید از اساحت مقدس تشیع رسماً معذرت خواهی کنند و صندلی تبلیغ را برای همیشه از یاد ببرند. ضمناً متوجه باشید اگر معظم له سوالات را ارجاع بكتابهای نشر شده نمودند بدانید میخواهند طفره بروند از ایشان پخواهید که بطور خلاصه جواب را بدون شرح بنویسند.

سوال : در صفحه ۷۷ دفترچه (تشیع علوی و تشیع صفوی)

پس از تفسیری که بمقام شامخ المه دین علیه السلام فرموده اند چنین مرقوم داشته اند که: (مثل آنها (امامان) غیب میدانند و انسان نمیتواند بداند. آنها دشمنشان را با یک «فوت» به سک یا سوسک یا شغال یا خرس و خوک و هر نوع حیوانی که سفارشش را داده باشند تبدیل میکنند

و انسان نمیتواند) .

گذشته از جسارتی که کرده‌اید و از عبارت فوق بیدا است ! اولاً : علوم امامان ع را چون علوم سائر طبقات بشر میدانید که از طریق کتاب و مکتب و معلم بشری میآموختند با خیر و ثانیاً : ذوات مقدسه آئمه دین ع را بر اسرار خلقت و خائبات عالم میدانید با خیر ضمانت آیاتی که در قرآن کریم ، وجودات مقدسه‌ای را برخوردار از علم بقیب معرفی فرموده ، از قبیل : فلا يظہر علی غیبه احداً الا من ارتفع ... و ما كان الله ليطلعكم على الغیب و لكن الله يجتب من رسنه من يشاء ، آیا ممکن است امامان ع نیز مصدق این آیات باشند با خیر ؟ اگر ممکن نمیدانید دلیلش را بیان فرمائید . لطفاً جواب را ساده و خلاصه بنویسید ؟

سوال : در همان صفحه نوشته‌اید : (فضائل اخلاقی دیگری که برخی از آنها سخت چندش آور است و نفلتش و حتی صورش در

ج :

ج :

پس پرده‌های خیال و گوشه خلوت و خاموشی زشت و نفرت بار ، - « ان فی الجنة نهران من لبن ، لعلی و لزهرا و حسین و حسن » « در بهشت هر آینه و بدرستی که رودخانه‌ای است از شیر برای علی و برای فاطمه و حسین و حسن » خواهشمند است بفرمائید این عبارت از چه جهت نفرت بار است جائیکه مؤمنین بسريع قرآن کریم از اینگونه نعمت‌های بهشتی بر خوردارند ، امامان ع برخوردار بشاند (عیناً یشرب بها عباد الله یقبر و نهایا تقبیرا) . این عبارت دروغ است بار است ؟ میفرمائید سند صحیحی ندارد بنا دارد ؟ سريع و روشن جواب دهید .

سوال : در صفحه ۷۹ همان دفترچه نوشته‌اید (وصایت بطوریکه تشیع علوی میگوید و من فهمیم نه « انتخاب » است و نه « نامزدی » بلکه « وصایت » است باین معنی که یغمسیر اسلام بعنوان رهبر و نیز

صاحب مکتب، بهترین و لاپقرين کسی را که برای ادامه رسالتش
منشاند بمردم معرفی میکند و دهبری او را بمردم توصیه میکند.
سپس مرقوم فرموده اید: ... و هر فردی از مسلمانان به رشد
و آگاهی سیاسی و خود آگاهی دینی برسد و شایستگی اینرا پیدا کند
که بر اساس حکم دیگر اسلامی که (بیعت و شوری) باشد (و این
حکمی است پس از حکم مقدم و صایت له ناقص آن) سرنوشت خودش
را بعد از دوره و صایت انتخاب کند این معنی و صایت است که انسان
از عمل پیغمبر و علی میفهمد ولی در تشیع صفوی، و صایت عبارتست
از یک رژیم موردنی مثل دیگر رژیمهای مورونی و سلسله حکومتهای
ارمنی که از پدر به پسر میرسد و از خویشاوند به خویشاوند و از نسل
پیش به نسل بعد و بر اساس وراثت و انتخاب و خویشاوندی و میبینیم
میگویند امام اول بخاطر اینکه داماد و پسر عم پیغمبر
است که بثیان گذار سلسله است، امام بعدی بخاطر اینکه پسر امام

اول است و بعدی بخاطر اینکه برادرش است و بعدی بخاطر اینکه
پسرش است و پسرش است ... این سؤال را جواب بدھید:
اولاً: امام علیهم السلام را خدا باید تعیین فرماید و وسیله پیغمبر
معرفی نماید با آنکه خود مردم میتوانند معین کنند؟ اگر خدا باید
تعیین فرماید (بیعت و شوری) یعنی نظر مردم چه اثری دارد؟
ثانیاً: علی بن ایطالب رض را پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم بدون توجه
به فرمان خدا معین فرموده یا با توجه به فرمان خدا؟
ثالثاً: اگر باید امام علیهم السلام را خدا معین کند و وسیله پیغمبر ش
معرفی نماید - این نزوات مقدسهای که معرفی شده‌اند چرا موجب طعن
جنایعالی شده و تشییه سلسله حکومتهای ارمنی کرده‌اند؟
رابعاً: لطفاً آن عالم شیعی دوره صفویه که گفته: و صایت رژیم
مورونی است و امام اول فقط بخاطر اینکه داماد و پسر عم پیغمبر
است امام شده معرفی فرماید و نام کتابش را بتوضیح که تنها امام را

امام داشته از جهت فرایت و خویشاوندی نه تعیین آسمانی ؟
و برای مزید توضیح عرض میکنم :

آقای شریعتی : چگونه میتوان از آنمه روایات که از طرق خاصه و عامه در فضائل اهل بیت **علیهم السلام** و شخصیت و عظمت و شایستگی مقام خلافت و جانشینی ایشان وارد شده همه را چشم پوشیده و بشورای شوم و نظر علیل جمعی شناخته شده و معلوم الحال که نه از علم خبری و نه از تقوی در ایشان از زیر بوده است برای این امر خطا و عظیمی که زعامت عالمه بشریت را افایامت نهاده دارند اکتفا نموده اند؟ امند بشارع امامت دیستوانی و رهبری مردم منصی است آسمانی و الهی که بر خداوند متعال از راه لطف بر انسانها لازم است که در هر عصر و دوری پسر را از راهنمائی راهنمایان شایسته و لائق برخوردار فرماید و این شایستگی را کسی جز خدا ندادند و لذا اوست که باید این نوع این بشری وجودان ملکوتی را از طرقی که شایسته تعیین است معین کند همانطور که ابیا

ج :

:

علیهم السلام که رهبران بر امتهایند باید از طریق اعجاز بر پشتیت معرفی شوند همینطور اولیاء و اوصیاء ابیاء **علیهم السلام** نیز باید از طریق ابیاء معرفی شوند و این روش و رسم عقلانی در همه ادوار بر انگیختگی دعایت شده است و در حقیقت بر تامه امامت همان بر قامه بیوت است منهای مقام بیوت وظیفه امام **علیهم السلام** همان وظیفه بی است که ارشاد مردم و اصلاح معاش و معاد است بنحو احسن، کجا مردم میتوانند چنین شایستگی را در انسانها درک کنند؟ خوبی فرق است بین منصب امامت و حکومت . چطور این معنی عقلی و در عین حال سیار ساده و روشن را توانسته باشد درک کنید و شیوه را متهم کرده باشد که امامت را چون حکومتهای موروثی میدانید؟ اینکه می بینید در سلسله امامان ما **علیهم السلام** پسر بعد از پدر زمام امر دین و دینای مردم را بدست داشته نه از اینجهت بوده که پندراست بلکه پسر را لیاقت و شایستگی امامت را واجد بوده و خداوند منان وسیله پیغمبر ش معرفی فرموده است و لذا اگر تنها جنبه ارثی داشت چرا بعد از حضرت

امام حسن ع فرزندش امام بوده بلکه برادرش نعام امور امت را بدبست گرفته، با اینکه برادر بوده است نه فرزند، این گفته شما و ائمه‌ای که بشیعه بسته اید گذشته از اینکه ناشی از عقده‌های درونی و لامبیهای زندگی است، جسارت باحت مقدسه اولیا ع نیز می‌باشد در هر صورت برای مزید اطلاع شما و توجه به فضائل و امتیازات ذوات مقدسه اهل بیت ع و نوع آسمانی و شخصیت ملکوتیان بطور فهرست قسمتی از آنچه را که فحول از علماء عامة در کتب معتبر مثان ذکر گردیده‌اند در اینجا می‌آورم و از هزاران حدیث و آثار مهمه معتبره‌ای که در کتب شیعه است چراغ نظر می‌کنم نا بداید فضائل و لیاقت و شایستگی ذوات مقدسه اولیاء ع فوق حدی است که بتوان وسیله خامه نکاشت، و من در اینجا اکتفا می‌کنم با آنچه را که در کتاب غیس (فضائل الخمسة من الصحاح الستة) نقل شده است که مراجعت شما و دیگران قدری آسانتر باشد.

:ج

:ج

- ۱- سابق بودن نور پیغمبر اکرم صلوات الله عليه وآله وسالم بر آفریش حضرت آدم صلوات الله عليه وآله وسالم.
- ۲- توسل حضرت آدم صلوات الله عليه وآله وسالم بوجودات مقدسه پیغمبر اکرم صلوات الله عليه وآله وسالم و اهل بیت.
- ۳- خلفت پیغمبر اکرم صلوات الله عليه وآله وسالم و علی صلوات الله عليه وآله وسالم از یك شجره.
- ۴- خداوند پیغمبر اکرم صلوات الله عليه وآله وسالم و علی صلوات الله عليه وآله وسالم را از همه خلائق برگزید.
- ۵- خداوند تأیید کرد پیغمبر اکرم صلوات الله عليه وآله وسالم را علی صلوات الله عليه وآله وسالم.
- ۶- علی صلوات الله عليه وآله وسالم در کعبه متولد گردید.
- ۷- علی صلوات الله عليه وآله وسالم شخصیت کسی است که به پیغمبر اکرم صلوات الله عليه وآله وسالم ایمان آورد.
- ۸- روحان ایمان علی صلوات الله عليه وآله وسالم.
- ۹- نهاد مقبول بست مگر با صلوات بر پیغمبر اکرم صلوات الله عليه وآله وسالم

و آن او .

-٢٤-

- ١٠ - علی عليه السلام و حضرت فاطمه و حسنین عليهم السلام آل محمد ،
(صلوات الله عليهم اجمعين) .
- ١١ - آید تطهیر در شان حضرت پیغمبر اکرم صلوات الله عليه السلام و حضرت
فاطمه صلوات الله عليه السلام و حسنین صلوات الله عليه السلام نازل گردیده است .
- ١٢ - روز مبارکه رسول اکرم صلوات الله عليه السلام حضرت علی و فاطمه و
حسنین صلوات الله عليهم السلام را همراه خود آورد .
- ١٣ - پیغمبر اکرم صلوات الله عليه السلام علی و فاطمه و حسنین صلوات الله عليه السلام فرمود :
(انا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم) .
- ١٤ - سوره هل انى در شان علی و فاطمه و حسنین نازل شده
است .
- ١٥ - آیاتی که در فضیلت حضرت علی بن ابیطالب صلوات الله عليه السلام تفسیر
شده است .

ج :

- ١ - اعما ات منذر و لکل قوم هاد
- ٢ - اقمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستوون
- ٣ - اقمن كان على يينة من ربها و يتلوه شاهد منه
- ٤ - فان الله هو مولاه و جبريل و صالح المؤمنين
- ٥ - و تعبيها اذن واعية
- ٦ - الذين ينفقون اموالهم بالليل و النهار سراً و علانية فلهم
اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون .
- ٧ - ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات س يجعل لهم الرحمن وداً
- ٨ - ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية
- ٩ - اجعلتم سقاية الحاج و عمارة المسجد الحرام كمن امن
باليه و اليوم الاخر
- ١٠ - وفقوهم ائمهم مثولون
- ١١ - يا ابها الذين آمنوا من يرند منكم عن دينه فسوف يأتي الله

-٢٥-

بفؤم يحبهم و يحبونه اذلة على المؤمنين اعزه على الكافرين يجاهدون
في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله
واسع عليم

١٢ - يا ايها الذين آمنوا انقاوا الله و كانوا مع الصادقين

١٣ - فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون

١٤ - و اذا ان من الله و رسوله الى الناس يوم الحج الاكبر

١٥ - فما يكذبكم بعد بالدين

١٦ - قل بفضل الله و برحمته فيذلك فليفرحوا هو خير مما

يجمعون

١٧ - افمن و وعدناه وعداً حسناً فهو لاقيه كمن متعناه متاع -

الحياة الدنيا ثم هو يوم القيمة من المحسنين

١٨ - افمن شرح صدره للإسلام فهو على نور من ربه فوبيل للقاسية

قلوبيهم من ذكر الله اولئك في ضلال هميين

- ١٩ - من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من
فهي نحبه و منهم من ينتظرون ما بدلوا تبديلا
- ٢٠ - و الذي جاء بالصدق و صدق به اولئك هم المتفقون
- ٢١ - مرج البحرين يلتقيان بينهما بربزخ لا يبغيان في اي الام
ربكما تكذبان يخرج منها اللؤلؤ و المرجان
- ٢٢ - الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات
- ٢٣ - الم حسب الذين اجترحوا السينات ان يجعلهم كالذين آمنوا
و عملوا الصالحات
- ٢٤ - وهو الذي خلق من الماء بشرأً فجعله نسا و صهراً .
و غير ايتها از آيات مبارکاتی که در فضیلت حضرت علی عليها السلام
تفسیر گردیده است .
- ٢٥ - حدیث منزلة
- ٢٦ - على از منست و من از علیم .

- ۱۸ - لحم علی لحم منست و خون علی خون منست .
- ۱۹ - علی نفس یبغیر اکرم است صلوات الله علیہما .
- ۲۰ - هر که را من مولای اویم ، علی نیز مولای اوست .
- ۲۱ - ابوبکر و عمر در روز غدیر پس از معرفتی حضرت علی علیہ السلام بخلافت گفتند : (اصبحت وامیت مولی کل مؤمن و مؤمنة .
- ۲۲ - آیه تبلیغ در روز غدیر .
- ۲۳ - آیه اكمال دین در روز غدیر .
- ۲۴ - قزوں عذاب بر حارث بن نعمان پس ازانکار نسب علی علیہ السلام در روز غدیر .
- ۲۵ - حدیث (علی ولیکم من بعدی) .
- ۲۶ - آیه اتعادیکم الله و رسوله والذین آمنوا ... در شأن علی .
- ۲۷ - علی با حق است و حق با علی است .
- ۲۸ - علی حجت خداست .

- ۲۹ - هر کس علی را اطاعت کند خدارا اطاعت کرده است .
- ۳۰ - علی و شیعیان او (خیر البریه) اند .
- ۳۱ - علی (خیر البشر) است .
- ۳۲ - یبغیر اکرم علیہ السلام فرمود : هر سبب و نسبی در قیامت منقطع است مکر سبب و نسب من .
- ۳۳ - مثل اهلیت یبغیر اکرم علیہ السلام مثل کشتن نوح است .
- ۳۴ - حدیث تقلین .
- ۳۵ - یبغیر اکرم علیہ السلام فرمود : علی دارث منست .
- ۳۶ - د د د علی وصی منست .
- ۳۷ - سد ابواب مسجد مکر باب علی علیہ السلام .
- ۳۸ - یبغیر اکرم علیہ السلام بعلی علیہ السلام فرمود : (انت ولیی فی الدین و الآخرة) .
- ۳۹ - رسول اکرم علیہ السلام فرمود (من اذی علیا فقد آذانی) .

۴۰ - علم علی علیه السلام.

۴۱ - فرمایش پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم که فرمود: ما بغض احد علیاً
الاشارک ابلیس ایام).

۴۲ - علم علی علیه السلام بقرآن و آنچه در سحف اولی است.

۴۳ - علی علیه السلام اعلم و احلم و افضل مردم است.

۴۴ - رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: (اندار العکمة و علی بابه).

۴۵ - + + + (اما مدینة العلم و علی
بايه).

۴۶ - رجوع عمر بعلی علیه السلام برای اخذ مسائل.

۴۷ - رجوع عنمان بعلی علیه السلام برای اخذ مسائل.

۴۸ - رجوع معاوية بعلی علیه السلام برای اخذ مسائل.

۴۹ - ارجاع عایشه و ابن عمر بعلی علیه السلام برای حل مسائل مشکله.

۵۰ - داشتن لیلة المبیت.

۵۱ - کلام افقه اهل شام در فضیلت حضرت علی علیه السلام.

۵۲ - ورع و عدل و حسمت علی علیه السلام.

۵۳ - تواضع و سخاوت و عفو حضرت علی علیه السلام.

۵۴ - مواظبت علی علیه السلام بر ذکر خدا.

۵۵ - علی علیه السلام قاضی دین پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم است.

۵۶ - مکر و حیله امت بعلی علیه السلام پس از رحلت پیغمبر
اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم.

۵۷ - قائل علی علیه السلام شقی ترین مردم است.

۵۸ - حنوط علی علیه السلام بمانده حنوط پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم.

۵۹ - آیه‌ای که صبح قتل علی علیه السلام ظاهر شد.

۶۰ - اشتیاق بهشت و حور و اهل آسمانها و انبیاء علیه السلام بزیارت
علی علیه السلام.

۶۱ - نخستین کسی که پس از شکافتن زمین برای قیامت بر من خیزد

علی ^{عَلِيٌّ} است و اولین کسی است که پیغمبر اکرم ^{رَأَيْتُكَ} را می‌بیند و با او مصافحه می‌کند.

۶۲- علی ^{عَلِيٌّ} قیامت بر ناقهای از ناقه‌های بهشتی سوار می‌شود.

۶۳- علی ^{عَلِيٌّ} حامل لواه حمد است.

۶۴- علی، صاحب و ساقی حوض کوفه است.

۶۵- نخستین کسی که در قیامت وارد بهشت می‌شود پیغمبر اکرم ^{رَأَيْتُكَ} و علی و فاطمه و حسنین ^{عَلِيٌّ} می‌باشد.

۶۶- علی ^{عَلِيٌّ} در بهشت ترد پیغمبر اکرم ^{رَأَيْتُكَ} است.

۶۷- پیغمبر اکرم ^{رَأَيْتُكَ} و علی و فاطمه و حسنین ^{عَلِيٌّ} روز قیامت ترد هستند.

۶۸- پیغمبر اکرم ^{رَأَيْتُكَ} فرمود: بعد از من ۱۲ خلیفه سریر است دین مردهند. و این روایت را بخاری در کتاب احکام از جابر بن سمرة و مسلم در صحیحش در کتاب (الامارة) و ترمذی در جلد ۲ صفحه ۳۵۰

صحیحش، و مستدرک الصحیحین ج ۲ صفحه ۵۰۱، و احمد بن حنبل در جلد ۵ صفحه ۸۶ مستدش، و ابو نعیم در جلد ۴ صفحه ۳۳۳ حلیه‌اش و متفق در جلد ۶ کنز العمال. نقل کرده‌اند که بطور قطع و مسلم مقصد آلمه اتنی عشر ^{عَلِيٌّ} است.

۶۹- حدیث یوم الانتقام که پیغمبر اکرم ^{رَأَيْتُكَ} در پایان روایت اشاره به حضرت علی ^{عَلِيٌّ} نموده و فرمود: (هذا اخی و وصیتی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیبوا) علی ^{عَلِيٌّ} برادر و وصی و خلیفه من است در میان شما پس سخن او را بشنوید و ازوی اطاعت کنید. و این حدیث را ابن جریر طبری در جلد دوم صفحه ۶۲ تاریخش از ابن عباس نقل نموده و همین حدیث را (متفق) در (کنز العمال) جلد ۶ صفحه ۳۹۳ و دیگران در کتب معتبره خود نقل نموده‌اند و پس از آنکه پیغمبر اکرم ^{رَأَيْتُكَ} حضرت علی ^{عَلِيٌّ} را بمنوان خلافت تعیین فرمود: مشکین فریض خنده‌داد و باعی طالب ^{عَلِيٌّ} گفتند باید پسرت را اطاعت کنی

و رعیت او باشی (فقام القوم بمحکون و یقولون لای طالب . قد امر که
ان تسمع لابنك و نطيع) .

د این دلیل قوی است که نس در خلاف بلا فصل حضرت علی
علی^ع است که مخالفین شیعه نقل نموده اند .

و چون قصد هادر این و جیزه بحث مفصل در مطالب نیست فقط
بطور فهرست و خلاصه میخواهم تذکر دهم که (آقای شریعتی) از
همه کتب هریوطه بن اطلاع است و جز عقده چیزی او را وارد این تکونه
تألیفات زهر آگین تکرده است از بسط کلام فعلاً خودداری نموده و
بکتاب جداگانه ای که در دست تأییف است وا میگذارم . اکنون جمعی
از مؤلفین معتبر عامه را که روایات فضائل دانقل کرده اند با کتب تأییفیان
از همان (فضائل الخمسه) یاد آور میشوم .

- ۱ - سیوطی در کتاب (الدر المتنور)
- ۲ - تاریخ بغداد (خطیب بغدادی)

- ۳ - ذخائر العقبی
- ۴ - کنز العمال
- ۵ - مستدرک الصحيحین
- ۶ - کنز الحقائق
- ۷ - اسد الغابة
- ۸ - نور الأبرار شبشهجی
- ۹ - الریاض النغرة
- ۱۰ - الاصابة ابن حجر
- ۱۱ - مسند امام ابی حنبله
- ۱۲ - استیعاب
- ۱۳ - مجتمع الرواکد بیهقی
- ۱۴ - در المتنور سیوطی
- ۱۵ - غاریخ ابن حجر طبری

- ١٧ - فيض القدر
 ١٨ - سنن بيهقي
 ١٩ - صحيح ابن ماجه
 ٢٠ - مسند احمد بن حنبل
 ٢١ - أسباب التزول واحدي
 ٢٢ - خصالص سالي
 ٢٣ - طبقات ابن سعد
 ٢٤ - صحيح ترمذى
 ٢٥ - صحيح بخارى
 ٢٦ - حلبة الأولياء
 ٢٧ - صواعق محرقة
 ٢٨ - صحيح مسلم

- ٢٩ - الأدب المفرد (بخارى)
 ٣٠ - صحيح نسائي
 ٣١ - مسند امام شافعى
 ٣٢ - مسند ابى داود طیالسى
 ٣٣ - مشكل الآثار
 ٣٤ - تفسير ابى جریر طبرى
 ٣٥ - كشاف ذمخترى
 ٣٦ - فخر رازى در تفسير ش

سوال : در صفحه ٩٦ همان دفترچه هم لو شده اید **(شیعه مسفوی میگوید . امام حسین حضرت ابوالفضل ، حضرت زینب ، حضرت علی اکبر - علی اصغر مرا شفاقت می کنند - در هنگام امتحان نهالی در برابر نر ازوی دقیق عدالت الهی که بد و خوب را خدا وزن میکند و**

نتیجه را اعلام میدارد ، محکوم میکند یا نجات میدهد یادآش میدهد
یا کیفر - شیعه صفوی مثل محصلی است که سر جله نقلب میکنده بعنی
با یکی از دوستان و اقوام رلیس امتحانات به مصحح اوراق و منشی و
خبره پند و بست فبلی دارد و در نتیجه جواب سوالات را ینهایی به او
رد میکند یا نه - اصلاً ورقه سفیدش را باورقه سیاهش که سر اپاچرت
و پرت و حتی فحش و اهانت)

(بدرو و بحث و امتحان و ممتحن است و یا اصلاً ببعای حل
مسئله ریاضی با نتیجه فرمول شیمی و حل قضاایی هندسی و جواب
سوال علمی صورت مسئله تصنیف نوشته و یا او داد تغیر جن ... اوراد
شفاعت در تشیع صفوی از نقلب در امتحان و رشه در دادگستری و
دارائی هم اترش بالآخر است ... عمل غیر صالح محکوم به نیستی است
و این صفت خداست و صفت خدا تغییر نایذیر است تبدیل نایذیر است
و تحول نایذیر ، خدا نیز خود آنرا نمی شکند و شفاعت چگونه میتواند

ج :

ج :

(شکنده)

خواهشمند است بفرماید : شفاعت امامان معنیش چیست ؟ وجه
اعمالی را شفاعت میکند ؟ اگر کسی عمل غیر صالح نداشته باشد پس
از چه شفاعت میکند و اگر عمل غیر صالح محکوم .
نه بله نیستی است و سنت خداست و تغییر نمی پذیرد پس موضوع
شفاعت قرار نمیگیرد بنابر این چه اعمالی در قیامت متعلق شفاعت میشود
و آیه شریفه (من ذا الذی یتَّفَعُ عَنْهُ الْأَبَادَةُ) معنیش چیست ؟ و
خداآنده متعال در چه موردی اذن شفاعت میدهد ؟

جواب را خیلی خلاصه و روشن بیان فرماید .

سوال : در صفحه ۱۰۶ همان دفترچه نوشته اید : (شیعه صفوی
خاک کربلا را بسورت یک ماده خاص میداند که با خاکهای دیگر زمین
و آسمان فرق دارد . عناصر تشکیل دهنده ای چیز دیگری است دارای
خصوصیات فیزیکی و شیمیایی مخصوصی است)

عنی دارد آن شیعه‌ای که خاک مرقد مطهر حضرت حسین (علیه السلام) را از نظر صورت و عناصر تشکیل دهنده‌اش از جهت ماده خلت میگوید فرق دارد معنی نمایند؟ شمناً جواب بدید که آیا از جهت باطن و معنی، بیرکت وجود مقدس حضرت حسین بن علی (علیه السلام)، خاک محدوده مرقد مطهرش با خاکهای دیگر فرق دارد یا نه؟ چه خوب بود پیش از قضاؤت، بکنی که خاصه و عامه تأثیف نموده و سر امتیاز بعض از زمینهای، و بنایها، وامکنه را از جهت معنوی و اتسابات روحانی که بعمن قدر داشته و دارند مطالعه معمیر مودید سیس قضاؤت میگردید از جمله اگر بکتاب نفس (سیرتا و سنتا) تألیف علامه امینی (عطر الله مرقده الشریف) اگر مراجمه میفرمودید شاید اگر عنادی بخراج نمیدادید توجه میفرمودید که چگونه خاکها با هم فرق و امتیاز دارند، مگر نه آنست که زمین مکه معظامه، و حرم و مسجدین شریفین با سائر امکنه فرق دارند؟ مگر نه اینست که زمین مساجد حتی از

نظر حکم تکلیفی با سایر زمینها فرق فاحشی دارد، زیرا بجز کردن مطلق زمینها منع شرعی ندارد، ولی تمجیس مساجد حرام است، وغوراً باید نظیر شود؟ مگر نه اینست که شخص جنب، وحالن و نفاسه حق ورود به مساجد را ندارند؟ مگر نه اینست که مرافق مطهره آبیا و اولیاء کاظمین و صدیقین و شهداء، و حتی مؤمنین با سایر مرافق فرق بسیاری دارد؟ این شرافت و فضیلت در درجه‌ای مقبول عامه است که در ردیف قوانین کلیه در آمده، و حتی سایر ائمہ ایز این امتیازات را قبول کرده‌اند و همین شرافت و فضیلت است که در آثار وارد شده است که حضرت زهراء (سلام الله علیها) خاک مرقد منور رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم را گرفت و می‌بوئید، همین شرافت و فضیلت است که مردی اسدی پس از آنکه قبر مطهر حضرت حسین بن علی علیه السلام را آب بستند، و پیدا نمود، تربت مقدسه را بر گرفت و بوئید و اشک ریخت و این شعر را سرود: ازاد و البخوا قبره عن عداوة و طیب تراب القبر دل على القبر

ابنعلیب را (علامه امینی) از تاریخ ابن عساکر جلد ۴ صفحه ۳۴۶ و کفایة الحفاظ گنجی صفحه ۲۹۳ نقل نموده است. چگونه تربت مقدسه حضرت حسین علیهم السلام ممتاز بآشند در حالیکه وجود مقنسی دارد بردارد که همه عنصرش معلم از محبت خدا بوده است. آیا از آنهمه روایاتی که در استثناء به تربت مقدسه حضرت حسین علیهم السلام و سایر خواص معنویش وارد شده چشم بروشیده است. در هر صورت سؤال را بطور خلاصه جواب دهید.

سؤال : در صفحه ۸۸ همان دفترچه نوشته است **﴿غیبت در تشیع** صفوی که دارای انتظار مذهب تسلیم و تحمل و صبر و سکوت است. انتظاری منفی باین معنی که امام غایب است امام حقیقی معصوم غیبت کرده است بنابراین اسلام اجتماعی تعطیل است و افتتاح نمیشود تا خودش بساید و باز کند **﴾**.

گفتنش از اینکه اسلام را بمفازه‌ای و بادکالی تشییه کرده والیا

باله امام علیهم السلام را بدکارداری، بفرمائید کدام شیوه گفته باشته است اسلام اجتماعی تعطیل است؟ سریعاً معرفی بفرمائید و اگر هم جعل کردہ باشد و تهمت زده باشد شجاعت بخراج داده در جواب معمذت بخواهید:

سؤال : در صفحه ۲۶ همان دفترچه نوشته است :

﴿نماز مجاهدان اسلام را نگاه کنید هر کدام باک جهاد بود، و باک جهش به جلو، باک پرش افلاکی در روح، خیلی ساده، سریع و آگاهانه یکنی جلوی ایستاد یکنی از دیگران در پیش، و همین، اما حالا باک جدول ویژگیه لگاریم شکایات دارد، و باک عمر تمرين فرالت و مخرج، و باک لیست مفصل از خواص فیزیکی و شیمیائی برای پیشنمایز **﴾**.

آقای شریعتی : مقصودتان از این اهانت، بعالمند مسائل نماز چیست؟ آیا مسائل و احکام مربوطه به شکایات و آداب فرالت، مخصوص مذهب شیعه است؟ آیا سایر فرق اسلامی از (حنبلی، حنفی، مالکی

شافعی) این مسائل را متعرض نیستند؟ آیا شما داشتن شکایات و تصریف
قرارالت را از احکام اسلام نمیدانید؟ و اگر نمیدانید، داشتن آنرا برای
مسلمان لازم نمیدانید؟ و اگر لازم نمیدانید چرا مسخره میفرمایید؟
لطفاً جواب دهید.

سوال: در صفحه ۱۲ همان دفترچه پس از حمله‌ای که بناسخ
خود ساخته فرموده‌اند مینتویستند:

﴿وَ أَوْ (يعني على ~~أَنْتَ~~) أَكْرَبَ جَامِعَةَ شَنَاسِيْرَةَ تَرَا مِيدَانَتَ وَ
تَشَبَّهَ تَرَا عَمَلَ مِيكَرَدَ در جامعه صدر اسلام ناگهان چنان بی‌پایه و پایگاه
نمیشد که غیر از سه چهار پنج نفر آدم هیچکاره (ابودد صحرائین،
سلمان غریبه، و بالا برد، و زیاد برد، و میثم خرما فروش) کسی به حرفن گوش
ندهد﴾.

آقای شریعتی: اولاً بفرمائید با آنهمه روایات صادره از اهل -
بیت ~~أَنْتَ~~ در شخصیت و عظمت علمی و عملی سلمان وابودد و میثم تمار

و بالا، علت اینکه این بزرگان را در این درجه اهانت کرده و هیچکاره
شمرده‌اند چیست؟
و نایاباً: معلوم میشود از شیعیان تخصیص ایناً اطلاقی ندارید و
تاریخ اسلام صدر را نادیده گرفته‌اند؛ زیرا اگر قدری دقت بیشتری
میکردید و تواریخ این باب را ملاحظه میفرمودید آگاه میشیدید که
جمع کثیری از شیعیان و پیروان حضرت امیر مؤمنان، علی ~~أَنْتَ~~ از
آغاز کار بر محبت و وفا داری و اطاعت از آنحضرت چندان پایداری
نمودند، تا بذست شیادانی چون معاوية بن ابی سفیان، و زیاد بن ابیه
و عبید الله بن زیاد، و حجاج بن یوسف نقی شهید شدند اهزاران شیعه
وقادار بمکتب مقدس علی ~~أَنْتَ~~ از همان روز تخصیص، دست از جابدواری
آنحضرت برداشتند و در زندانها زیر شکنجه‌های قلدان بین ابیه
بسی برد، و در این راه روان پاکشان را تسلیم نمودند. آیا انصاف
است پیروان آنحضرت را به چهار پنج نفر مخصوص فرمایید؟ آیا این

را جنایت تاریخی نمیگویند؟ چه خوب بودیر ای اینکه قدری اطلاع پیشتری پیدا کنید، بکتب مربوطه مثل (المراجعات) آیة الله شرف الدین، صفحه ۷۸ مراجعته من فرمودید نا حقیقت را درک میکردد، علاوه بر این پتوشه (قاضی فضل بن روز بهان) که از اعظم علماء عامة است توجهی میکردد که صریحاً مینویسد: غیر از بنی هاشم، جمع کثیری از فریش از علی تبعیت نموده و در خانه آن حضرت متخصص شدند مردی که در عناد با شیعه و پیروان علی عليه السلام و خود آنحضرت در افق قرار دارد که شاید کمتر سنی ناصبی نا این حد جسارت بعالی تشیع را روا میدارد توانسته حقیقت فوق را انکار کند و شماکه دم از تشیع میزید نا این درجه علی عليه السلام را بدون حامی معرفی میفرمائید! چقدر مناسب بود جلد سوم کتاب (دلائل الصدق) عالم بزرگوار (شیخ علاء حسن مظفر) را ملاحظه میفرمائید که در صفحه ۴۶ در مورد سوزاندن خانه حضرت ذهرا عليه السلام از قاضی روز بهان نقل

نموده و مینویسد: (الثانی: ان عيون بنی هاشم و اشراف بنی عبدمناف و سنادید فریش کانوا مع علی وهم کانوا فی البيت و عندهم الیمانیه ...) دوم: گزیدگان بنی هاشم و اشراف از فرزندان عبد مناف و مهران فریش گرد علی و در خانه آنحضرت بوده‌اند، و بمانیه نیز نزد ایشان بوده است.

و نیز طبری در جلد دوم تاریخت سفحه ۳۴۳ چاپ قاهره ۱۳۵۷ مینویسد: (ان عمر بن الخطاب منزل علی و فیه طلحة و الزبیر و رجال من المهاجرین فقال والله لا يحرقون عليكم او لتخرجن الى البيعة فخرج عليه الزبیر مصلتاً بالسيف فعنتر فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فاخذوه) یعنی: (عمر بن الخطاب بمنزل علی عليه السلام) آمد در حالیکه طلحة و زبیر و رجال مهاجرین نزد آنحضرت بودند. عمر گفت بخدا سوگند (خانه‌ها) بر شما آتش میزنم با آنکه بیرون بیایید (و با ابویکر) بیعت کنید. زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد و بزمی خورده شمشیر از دستش

بیفتاد، بر او حمله کرده وی را گرفتند).
و تیز در صفحه ۳۴۶ باز بهمین معنی اشاره شده است. و از مجموع
این منقولات معلوم میشود بیروان حضرت علی علیه السلام منحصر به چهار
پنج نفر هیچکاره نبوده و این نیست مگر بی عنایتی بحقایق ۱ و عدم
اطلاع بر منابع تاریخی او سلط نداشتن بر کتب تألیفی ۱۱

سوال : در صفحه ۲۳ همان دفترچه نوشته اید :

﴿ این که تشیع را با آنها مقایسه میکنم از اینجهت است که
این مسئله را فقط از پاک بعد، بعد جامعه شناسی آن مطرح میکنم و
وجههای و ابعاد دیگریش (مباحث فلسفی و کلامی و اصولی و فقهی اش)
کارمن نیست). و باز در دفترچه (انتظار مذهب اعتراض) صفحه ۲۲
(راجع باعتقداد بامام زمان علیه السلام) می نویسید : (قبل از طرح موضوع،
پاک نکته را نذکر دهم و آن اینکه من جامع معقول و منقول بستم و
 فقط در پاک رشته خاصی چیزی بلدم و همه مسائل را از همان وجهه که

وجهه جامعه شناسی است ، مطرح میکنم و وجوده دیگر مسئله را
متخصصین ، و کسانیکه در این رشتهها کار کرده اند و آگاهی دارند باید
طرح کنند ... ﴾

آقای شریعتی : بفرمائید : آیا مسئله امامت و عصمت امام علیه السلام
و شفاقت مربوط به جامعه شناسی است یا از مباحث علم کلام است ؟
مسئله اجتهاد و تقليد از مباحث جامعه شناسی است یا از مباحث اصول
فقه است ؟ خواهشمند است نظر خود را بیان فرمائید . ضمناً اگر
اینگونه مباحث را از رشته خود خارج میدانید و به افراد خودتان کار
شما نیست چرا مورد بحث ، و اتفاقاد ، و حمله فرار داده اید و اگر از
مسائل رشته بقول خودتان تخصصی خویش میدانید خواهشمند است
موضوع علم جامعه شناسی را تعریف بفرمائید و بگوئید این علم درجه
مسائلی بحث میکند ؟ ضمناً اگر نصور کرده اید که جامعه شناسی از
جهتی مربوط به موضوعات فوق میباشد ، چرا از آن جهت که مربوط

بجامعه شناسی نیست ، و کار محققین ، و علماء کلام ، و سایر طبقات علماء متخصصین است مورد بحث و ایراد قرار داده اید ؟
سوال : در کتاب « عق خان پیغمبران » که با کقسمت آن بقلم جنابعالی بنام « از هجرت تا وفات » تألیف و نشر گردیده در صفحه ۳۷۰ نوشته اید :

﴿ مردی از خانواده ابیکش وارد اطاق شد پیغمبر چشمش را باز کرد و در دست مرد مساوی دید بهداشت نیمی از ایمان علی بود : نمیتوانست حرف بزند ، اشاره کرد عایشه داشت که مساوی میخواهد آنرا گرفت با دیدان فرم کرد و به علی داد . در آنحال پنج باره دندهایهاش را مساوی نزد اینکار را به سختی انجام داد عایشه میگوید : هیچ وقت لذیدم که باین شدت مساوی کند ﴾

شما که خود افراد از اینکه در تمام نوشه هایتان از حضرت پیغمبر اکرم (علی) بدون

رفته است پیغمبر که خود معلم بهداشت است رعایت این جهت را تمیزه اید و مساوی مستعمل را معرف میفرماید ؟ آیا با نقل این موضوع و آیا این عمل مخالف بهداشت نیست ؟ آیا با نقل این موضوع و این نسبت ناروا بررسول اکرم (علی) آنهم در این عصر که پیر و جوان متوجه جنبه های بهداشتی شده اند موجب تغیر طباع از چنین عمل خلاف بهداشت نشده اید ؟ فرضآ جاهلی هم چنین مطلبی را در کتابی نقل کرده باشد آیا شما حق دارید این دروغ را با آنحضرت نسبت دهید ، و هنک حرمت کنید ؟

سوال : با اینکه لازمه ادب آنهم در بر این پیغمبر اکرم (علی) و ائمه هدایه معصومین (علی) ایست که نام مقدسشان که برده میشود و یا نوشه میشود حد اقل به عظمت و بزرگی برده و نوشه شود ممکن است بفرمائید علت اینکه در تمام نوشه هایتان از حضرت پیغمبر اکرم (علی) بنام (علی) و از حضرت امیر مؤمنان علی (علی) بنام (علی) بدون

رعایت هیچگونه ادبی نام برده‌اید چیست؟ آیا عنادی با وجودات مقدسه ایشان دارد؟ شما از افراد معمولی در بعضی نوشتنهای که خواسته‌اید نام ببرید حداقل با کلمه «جناب» شروع کرده‌اید اما نووات مقدسه اولیاء علیهم السلام اینسقدار هم از نظر شما شایستگی نداشته‌اند شما در اول کتاب اشاره کرده‌اید که مستنداتان کتابهای تاریخ طبری و سیره ابن‌عثام است چرا همانطور که این دو مؤرخ عالی در براین نام مقدس بیفمیر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم و برایر نام علی (کرم الله وجهه) مرقوم داشته‌اند تبعیت نکرده و کوچکترین حرمتی ملعوظ نداشته‌اید؟ خواهشمند است اگر اشتباه کرده‌اید کتاباً معتبر بخواهید.

سؤال: در (اسلام شناسی) صفحه ۴۴۵ - نوشته‌اید:

﴿سبح و شنبه نشاطی که در آخرین لحظات حیات پیدا نمی‌اید او را از پسر حرکت داد تا در درگاه خانه عایشه آمد پرده را بالا زد مردم با ابوبکر نماز میخواندند ناگهان بیفمیر را دیدند که بر درگاه

استاده است و آنان را می‌نگرد و لبخندی مهریان و آرام بر لب دارد. بیفمیر از اینکه پیکار دیگر مسجد را و مردم را برخلاف انتظارش می‌بیند و اینکه مسلمانان بحضور وی نیز شکوه و وحدت خوش را حفظ کرده‌اند سخت مسروط بود. انس بن مالک می‌گوید: هرگز رسول خدا را زیباتر از این لحظه ندیده بودم بیفمیر وارد مسجد شد. مردم که دیدند بیفمیر بقدمهای خود به مسجد آمده است و لبخند شادی بر لب دارد از هیجان بهم برآمدند. ابوبکر از همه‌مه مردم دانست که بیفمیر وارد شده: ساكت شد و جایش را به بیفمیر سپرد، بیفمیر دستور داد بر مردم نماز بگزار و خود بر دست راست ابوبکر نشست و نماز خواند....! آقای شریعتی شما که در از تشیع علوی میزیید و با تشیع بقول خودتان صفوی بیشگه در آمده‌اید ممکن است بفرمائید بیفمیری که

در زیان عمر عملاً ابوبکر را تزیه و تقدیس مینماید و مردم را به نماز با او و امیدارد و حتی خود او در کنارش نماز می‌ایستد، چگونه علی عَذَّابِ را بخلافت و جانشینی خوبش معین می‌فرماید؟ آیا تشویق مردم نماز با ابوبکر تثبت، عدالت او نمی‌باشد و رهبری او را بیغمبر اکرم امعنا، فرموده‌اند؟ خواهید فرمود: من از منابع عامه نقل کردم از شیعه، ایشهم قابل پذیرش بیست زیرا اولاً شما مدعی هستید که از آن شیعیان پاک و ناب دوره علوی هستید بر قرض از نظر تاریخی هم لازم باشد اقوال دیگران نقل گردد نقل کنید ولی موظفید بحکم عقیده و ایمانتان (اگر داشته باشید) متذکر شوید که این روایت از طریق مخالفین است و صحیح نیست و ایشکه درمن بدون هیچ ابرادی، بطور ارسال مسلم نقل کرده‌اید معلوم می‌شود عقیده خود شماست! بله برای ایشکه بقول معروف چهاع تکفیر نخواهد، با پاک عالمت، پیاوی، آنهم آخر کتاب ارجاع کرده‌اید که بر ایشی ابوبکر کنار رفت و غیر

ج:

ج:

بقید نماز را از او گرفت و بر مردم تمام کرد! چه غرضی از این نقل آنهم با صورت داشته‌اید زیرا ایشهم صحیح نیست بلکه بیغمبر اکرم را نهاده او را کنار زد و نماز را از نوشروع نموده و توجهی بمقدار نماز خوانده شده نفرمود. خواهشمند است مرقوم دارید که آنچه در متن کتاب نقل نموده‌اید قبول دارید یا خیر؟ اگر قبول ندارید چرا با این آب و تاب نقل کرده‌اید که موجب انحراف مردم شوید؟
و گذشته از این، فحشتی را که نقل کرده‌اید از متن دو روایت تاریخ طبری اخذ شده نهایت تقطیع فرموده‌اید و معلوم نیست مجوز بر اینگونه نصرفات غیر مجاز و تقطیعات نامعمول چه می‌باشد؟
و بای روش شدن مطلب خوبست مراجعت شود بصفحة ۴۴۰ جلد دوم (تاریخ طبری) چاپ قاهره. در آنجاییک روایت از (ائمه بن مالک) نقل مینماید که از این روایت استفاده نمی‌شود نماز مردم بصورت فرادی بوده یا جماعت، و در صورت دوم ابوبکر امام بوده یا

دیگری، و قسمتی از عبارت روایت که شاهد مطلب است اینست (لما
کان یوم الاتین الیوم الذى قبض فيه رسول الله ﷺ خرج الى الناس
وهم يصلون الصبح فرفع الستر و فتح الباب فخرج رسول الله حتى قام
باب عایشہ فلاد المسلمين ان يفتتنوا في صلوتهم برسول الله ﷺ حين رأوه فرحاً به) و روایت دوم را که از (عبدالله بن ابی مليکه)
نقل نموده اشاره باعثت ابویکر شده است، و قسمتی از عبارت اینست
(و ابویکر يصلی بالناس فلما خرج رسول الله ﷺ نفرج الناس ...)
در روایت اول (انس بن مالک) اسمی از امامت ابویکر برده
شده ولی خوشحالی پیغمبر اکرم ﷺ را ذکر نموده، و در روایت
دوم (عبدالله بن ابی مليکة) اثری از خوشحالی پیغمبر اکرم ﷺ
پیش نمیخورد ولی امامت ابویکر را مذکور شده است ۱ باید از این
آفای محترم سؤال نمود مقصود شما از تقطیع دو روایت چه بوده است؟
آیا خواسته اید از مجمعوں، یاک روایت در تعظیم ابویکر تحويل جامعه

بدهید! و برفرض که از همه اشکالات صرفنظر شود نازه بجهات دیگر
هر دو روایت از نظر متن ضعیف بنظر میرسد، زیرا حجرة عایشہ مسلم
است که در قسمت شرقی مسجد قرار داشته، و صفوی نماز مسلمان بطرف
قبله یعنی جنوب بوده است. بنابراین پیغمبر اکرم ﷺ پرده را که
بالا زد از پهلو یعنی همان قسمت شرقی وارد مسجد شد، له از پیش
روی مردم. و با توجه باینکه مردم در حال نماز بوده و نمیتوانسته اند
طرف چپ خود را بستگرند از کجا و بچه نحو فرح و سرور پیغمبر
اکرم ﷺ را دیدند. و مؤید اینمطلب که آنحضرت از پیش روی
جماعت وارد مسجد نشده اند اینست که اگر چنین بود باید اول ابویکر
متوجه میشد سپس نماز گزاران با او. در حالیکه بموجب روایت،
موضوع، بعکس بوده است.

نخست مردم متوجه شدند، سپس از همه مردم ابویکر توجه
پیدا نمود. و گذشته از این. نماز مورد بحث نماز صبح بوده است،

و مسجد در آساعت (طلوع فجر) مسلمان تاریک بوده و چندان نوری
که بتوان چنین جزئیات را تشخیص داد همیشه بوده است پس چنگونه
بخند پیغمبر اکرم ﷺ را بر لب مبارک آنحضرت دیدند . پس
بدینجهات اصولاً هر دو روایت که از برادران سنی (آقای شریعتی)
نقل گردیده از نظر متن ضعیف ، بلکه مجموع بنظر میرسد . و این
نویسنده محترم از همه این مبعدات ، چشم یوشیده ، و معجزه اضافهای
هم فرموده که دو روایت را یک روایت طبق خواسته خود ساخته و
پخورد مردم داده است !!

سوال : در صفحه ۱۸ دفترچه (مسئلیت شیعه بودن) نوشته اید:
﴿اما قرآن که میگوید «ان الصلة تنهی عن الفحشاء والمنكر»
بابن معنی است که نماز و سلسله نعم و نهی زشتی و بدی است و اگر
نماز کسی چنین نقشی نداشت و این نتیجه‌ها از آن بر نیامد نماز گزار
و نیماز یکی است﴾ .

خواهشمند است بطور خیلی خلاصه بفرمائید : اگر کسی تمام
شرائط صحت نماز را از جهت مقدمات و مقادیرات و مسائل خود نماز
آنطوریکه شرع اور اسلام مقرر داشته رعایت نماید ولی بعضی از معاصی
را نماز گزار مرتكب شود ، نمازش صحیح است یا باطل ؟ اگر صحیح
است و نمازش ربطی بنا فرمایش در موضوع دیگر ندارد چرا میگویند
نماز گزار و نیماز یکی است ؟
و اگر باطل است از ادلهٔ فقهیه دلیلی که اثبات بطلان چنین نمازی
را که واجد همهٔ شرائط صحت است فرموده اید از الله تعید .

سؤال : در صفحه ۴۲۵ اسلام شناسی پس از مقدمه مفصلی در
وظائف خطیر رسول اکرم ﷺ و سرنوشت جامعه پس از آنحضرت
که چه خواهد شد نوشته اید :
﴿اینها مسائلی خطیر و حیاتی است که عذر را در این لحظات
بسیلت رفع میدهد زمام این کاروان بزرگ را پس از دی چه کسی بدست

خواهد گرفت. آیا یغمیر باید بدین سوال پاسخ بگوید؟ آبادی در اینجا هیچ مسئولیتی ندارد؟ آیا توده عرب آرزوی برحله‌ای از رشد سیاسی رسیده است که چنین مسئولیتی را از پیشوای سیاسی جامعه پیشوایی که در عین حال متفکر و صاحب مکتب این جامعه نیز هست کاملاً سلب کند؟ ... چگونگی برگزاری انتخاب سه خلیفه نشان داد که دمکراسی غربی که امروز ملت‌های تو خاسته ایمان خویش را در سالهای اخیر نسبت بدان کما بیش از دست داده‌اند در جامعه آرزوی عرب تا چه حد قادر بوده که مردم را از دخالت شخص یغمیر در تعیین سر نوشت سیاسی آنان بی‌نیاز سازد؟

آقای محترم: اگر مقصود شما اینست که بتوغ فکری جامعه بجهانی رسیده بود که بدون نیاز به یغمیر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم میتوانسته‌اند خلیفه تعیین کنند و این خلیفه انتخابی مردم مطابق با اصول دمکراسی بوده صریحاً در پاسخ عقیده خود را بیان کنید و اگر مقصود شما بیان امر

واقع شده‌ایست و خود عقیده ندارید، جرا باین صورت فریب کارانه که موجب اصراف آنها مردم میگردد نوشته‌اید؟

سؤال: در همان صفحه ۴۲۵ اسلام شناسی مینویسد:

﴿ یغمیر بکایک چهره‌های پرجسته‌امت خوش را که احتمالاً

زمانی آنرا پس از وی بدست خواهد گرفت بر رسمی میکند ...

ابویکر لفود و محبوبیت بسیار دارد، سابقه‌اش در اسلام، دوستی

شدیدش با خود، و قرایت و خوشاوندی با وی ویز شخصیتش که از نظر

اجتماعی در جاهلیت داشته نام او را بمن زبانها انداخت

عمر، مردی است برخلاف ابویکر خشن و منصب و بسیار جدی

و باصطلاح اروپالیها عنصری است اصولی، در اجراء آنچه عدل‌عبدالله

و اصل، کمترین لرمش و گذشتی ندارد.

خدماتش در اسلام روشن تر از آنست که بتوصیف و استدلال

نیازی داشته باشد و روداویجمع اندک باران نه در مکه آنان را نیز و مند

ساخت .

آقای شریعتی شما که با اسم تشیع علوی ، تشیع صفوی را بعلت خرافات خیالی میکوید آبا ابوبکر و عمری که صدعاً بل هزاران خلاف در اسلام داشته‌اند که قسمت مهمی از آنرا حتی علماء بزرگ و نویسنده‌گان و روایت‌نامی عامله تصریح کرده‌اند چطور در این درجه تجلیل میکنید ؟ آبا یا کفر شیعی حق دارد از جرقویمهایی که موجب تابودی حقایق اسلام گردیده و رهبر انحرافات مسلمانان بوده‌اند تا این درجه تعریف و تمجید کنند ؟

اگر واقعاً مدافع شیخین هستید خواهشمند است سوالات زیر را جواب دهید :

- ۱ - غصب خلافت که حق حضرت علی عليه السلام بوده و این درآس مطاعن ابوبکر قرار دارد و عمر با او در این امر شریک است ...
- ۲ - در داستان ابلاغ سوره برائی اهل مکه که ابوبکر

مأموریت داشت، چنان‌که (احمد بن حنبل) در مسندش مینویسد: پیغمبر اکرم صلوات الله عليه وسلم بعلی عليه السلام مأموریت داد ابوبکر را برگرداند ، حضرت علی عليه السلام نیز چنین فرمود ، چون ابوبکر بازگشت و شرفیاب حضور مقدس رسول مکرم گردید گریه کرد و گفت : ای رسول‌خدا چیزی در من حادث شد که مرا باز کرداند ...

با اینحال چطور میتوان گفت ابوبکر از دوستان شدید رسول اکرم صلوات الله عليه وسلم و مورد علاقه آنحضرت بوده است .

۳ - تخلف از لشکر اسامه که پیغمبر اکرم صلوات الله عليه وسلم فرمود :

« لعن الله من تخلف عن جيش اسامه »

بشهادت عموم مورخین ابوبکر و عمر دستور حضرت پیغمبر صلوات الله عليه وسلم را مخالفت کرده و همراه لشکر اسامه از مدینه بیرون ترقیتند که بسان رسول اکرم صلوات الله عليه وسلم « ملعون » خوانده شده‌اند .

۴ - افال و خمس که بنص فرآن کریم و اتفاق عموم مسلمین

مخصوص اهل بیت کاظمین بوده از ایشان گرفته و همچنین فدک حضرت زهراء را.

۵ - بطوریکه مسلم است و اکثر علماء عامله و خاصه نقل کرده اند حضرت زهراء میراث خود را از فیض و فدک و خمس و خیر طلبید و ابوبکر نداد و آنحضرت را آزرده خاطر کرد.

۶ - شاید گذشته از طرق شیعی از طرق عامی متجاوز از حد روایت وارد شده است که پیغمبر اکرم کاظمین فرموده اند : (فاطمه بضمها ، بؤذپیشی ماذاها و بفضیلی ما اخشبها) و بطوریکه بازمورخین عامله لوشه اند : حضرت زهراء از دنیا رفت در حالیکه بر ابوبکر و عمر غصبنایک بود اپس تیجه میگیریم که شیخین مغضوب آنحضرت بوده اند.

۷ - ابوبکر فرستاد که علی زهراء را به عنف بمسجد بیاورند و این هنک حرمت شدیدی بود که نسبت بعلی زهراء انجام شد بلکه بر

پیغمبر اکرم کاظمین نیز هنک شده است زیرا با آنهمه فضائلی که آن حضرت برای پسر عمش نقل فرموده بود ، و حتی خلافت را که پائمه خداوند معامل بعلی زهراء تفویض نموده بود نادیده انگاشتند !

۸ - آتش زدن عمر در خانه حضرت زهراء نیز از مطاعن بسیار ذمته او بوده است !

۹ - منع نمودن عمر ، از آوردن دوات و کاغذ حضور پیغمبر اکرم کاظمین و جباری که خود لایق آن بوده برسول اکرم کاظمین نمودن : که با کمال بن حبیلی گفت :

« دعوا الرجل انه ليهجر »

رها کنید این مرد را (پیغمبر کاظمین) زیرا هزبان میگوید : و بطوریکه مرحوم لاهیجی از غزالی و عهد شهرستانی نقل نموده ایشان تصریح کرده اند که منع دوات و کاغذ اول فتنه و خلافی استکه در اسلام بهمن سید .

۱۰ - حسد و عدوانی با علی عليه السلام.

۱۱ - منع کردن دو متعه را که پیغمبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم حلال کرده بود، که از مطاعن بسیار مهم و خطرناک عمر محسوب میشود و عامه در روایاتشان نقل کردند.

۱۲ - نهیش از نقل احادیث رسول اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم.

۱۳ - اشتباهاتی که در جواب مسائل مینمود و برخلاف قرآن قتوی میداد و صدعاً امثال این مطاعن که در کتب مفصله خاصه و عامه ثبت و ضبط است چگونه جنابعالی این دو عنصر پلبد را در آن درجه تمجید کرده اید بخصوص نسبت به عمر آنطور ارادت ورزیده اید که نوشته اید: خدمتش در اسلام روشن تراز آست که به توصیف واستدلال نیازی داشته باشد. اگر ممکن است جواب سؤال را مختصر آمر فرم دارید و متنذک شوید که با آنهمه جنابتها و خیانتها چگونه میتواند کسی خدمتگزار جامعه باشد؟

سُؤال : در صفحه ۶۹ اسلام شناسی مینویسد :

﴿ در اینجا من معتقدم که فرید و جدی از بخشی که تمام این اصول میارزد غافل شده‌اند - شما تکامل را حتی در وجود شخص پیغمبر لازم میدانید و ثابت کردید که هر موجودی احتیاج به تکامل دارد پس چرا حضرت عَلِيٌّ مبیگفت «من خاتم پیغمبران»؟

چ - فرمتنی از جواب این سؤال را عَلِيٌّ اقبال فیلسوف بزرگ معاصر اسلامی میدهد و مقداری هم خودم با آن اضافه میکنم و عقیده شخص خودم است و مسئول آن شخص خودم و آن این است که وقتی مبگویید (خاتم انبیاء) من هستم نبی خواهد بگویید آنچه گفتم انسان را الی الا بد پس است بلکه خاتمیت میخواهد بگویید انسانها تا کنون احتیاج داشته‌اند.

برای زندگی خودشان از ماوراء تعلق و تربیت بشريشان هدایت شود حالا در این زمان (قرن هفتم میلادی) بعد از آمدن ، تمدن

یونان تمدن رم تمدن اسلام، فرآن، العجیل و تورات، تربیت مذهبی انسان تا حدی که لازم بود انجام یدبر قته است و از این پس انسان بر انسان این طرز تربیتش قادر است بدون وحی و بدون ثبوت جدیدی خود روی پای خودش بزندگی ادامه دهد و آنرا کامل کند، بنابراین دیگر ثبوت ختم است خودتان راه بیقیید: پیغمبر اسلام میگوید که از حالا بعد تربیت شدهای و شعورت تا حدی که بتواند صلح و سازش و سعادت و تکامل و آسایش برقرار کند رسیده، تو میتوانی و میفهمی بعض اندیشهات بمرحلهای از تکامل رسیده که احتیاج ندارد باز هم وحی دست ترا بگیرد و یا بیا بیرد از این پس عقل، جای وحی را میگیرد آقای دکتر من مخالفم، لازم نیست شماموافق باشید بلکه فقط بفهمید که من چه میخواهم بگویم کافیست ۴۶

آقای شریعتی: این خاتمه‌یتی که با اندیشه خود ساخته‌اید! واقعاً عقیده شماست؟ آیا شما معتقد‌ید که برای سیر کمالی، مکتب

وحی بیکباره کنار رفته و اکنون عقل، راهنمای شارع و قانونگزار است! و نیازی به تسلی بستگی وحی نیست! گرچه در سطور بالا برای افال عامیان، و ساده لوحان مرقوم داشته‌اید: «از این پس انسان بر اساس این طرز تربیتش قادر است بدون وحی و بدون ثبوت جدیدی خود روی پای خودش بزندگی ادامه دهد و آنرا کامل کند» فقط ولی از مناطقی که بدت داده‌اید معلوم میشود که کلمه (جدید) فقط برای افال عوام است! زیرا در ذیل عبارت صریحاً مرقوم داشته‌اید که انسانها به برگت تربیت مکتب مقدس اسلام پدرجه‌ای رسیده‌اند که دیگر نیازی نیست وحی دست ایشان را بگیرد، وجهت تکامل پاییزیردا بلکه عقل است که راهنمای بشریت گردیده و جای وحی نشته است! پس اگر فرضآ در این دو را از تمدن، وجهت نظامات زندگی مادی و معنوی، عقل بشر برخلاف مکتبهای آسمانی حتی اسلام، بر نامهای پیاده کند پفرموده شما چون عقل، جای وحی نشته است مقدم خواهد

بود از عبارت دیگر در مفام تعارض عقل و وحی، حاکم، عقل است! نه وحی، در هر حال خواهشمند است عقیده خود را بطور ساده و سریع در بر این سؤال، مرقوم دارد.

سؤال: در صفحه ۵۵۱ اسلام شناسی مینویسید:

﴿بِكَرُوزْ كَه باسَان و اشراف قبایل دشمن گرم گفتگو بودو با همه نیرویش قلاش میکرد تا آنان را به اسلام بکشاند لاگهان صدای این ام مکتوم بلند شد و یدریگه خود را درساند و دامن ردای محمد را گرفت و داد زد ای علی برایم حدیث بگو، چهره پیغمبر درهم شد و او که نه چیزی میدید و نه میفهمید ول کن بود و همچنان اصرار میکرد و پیغمبر روش را از او برگرداند و جوابش را نداد این ام مکتوم که چنین رفتاری را از خود توقع نداشت داش شکست و ساكت و غمگین برگشت لاگهان همچ منقلب شد و چهره اش بر ثافت، وحی باهنگی تند و خشمگین اورا سرزنش میکرد لحن سخن چنان خشن و فهرآمیز

بود که مقدمه‌ای نداشت، خطابی وندائی در آن بود، بصورت مقاوم با وی سخن میگفت گوئی نمیخواهد با وی روپر و شود ... جان خود از اینهمه تندی پدرد آمد ترس چنان بر او چیره شده بود که بشدت میلرزید بر خاست و در بی دوست آزرده‌اش دوید و او را یافت و عنده خواهی‌ها کرد و از او خواست که وی را بخشد. ۴۶

آفای شریعتی: پیغمبری که مظہر صفات کمالیه انسانیت است و خداوند همان با خطاب (انک اعلی خلق عظیم) شخصیت اخلاقی او را بیان داشته، پیغمبری را که خدایش فرموده:

(لو كنْتْ فَظًاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لَا نَفْتَنُوا مِنْ حَوْلِكَ)

اگر درشت خو و سخت دل بودی هر آینه از اطرافت پراکنده میشدند.

پیغمبری که خودش فرموده:

(بَثْ لِاتِّمِ مَكَارَمِ الْأَخْلَاقِ)

برانگیخته شدم تا اخلاق کریمه را بسرحد کمال رسانم . آیا سزاوار است باین صورت و کیفیت معرفی شود بیغمیری که معموم از خطاو گناه است و معحبویترین بندگان خداست و دریزدگداشت فرمان خدا از کوچکترین فرهنگی سر نمیپیچد آیا قابل قبول است که دل مسلمانی را بیازاره او را غمگین سازد ؟ آیا خداوندی که این چهره بکنای بیوت را نا آن حد بعظمت و بزرگواری در آیات شریفه قرآن خوانده ، اینطور خشن و قهر آمیز با آهنگ تند و خشنناک با وی سخن میگوید ؟

کاش بکتب معتبر شیعه هم نظری هیکردید و روایات اهل بیت **کاظم** را هم در نظر میگرفتید که از حضرت صادق **علیه السلام** (بنفل منهج الصادقین) روایت شده که فرمود : آیه در پاره مردی از پس اعیه نازل شده که نزد حضرت رسول **علیه السلام** نشته بود و این ام مکتوم از در در آمد و چون او را بیدید از او تنفر نموده دامن خود را از او دور کرد تا جامه

او باو نرسد و روی نرش نمود از کراحت و اعراض او این ام مکتوم در هر حال اگر نوشتة خود را قبول ندارید لطفاً این جسانی که بهیغمیر اکرم **علیه السلام** شده وجود مقدسش را طوری معرفی کرده اید که یك مسلمان عادی مردم آزار و دل شکن هم اینطور مسلمان کود ، آنهم سائل حدیث جسارت نمیکند و فرضآ اگر بعضی از این قبیل قضاها در کتابی هم نقل شده باشد از نظر متن ضعیف است ، زیرا شخصیت بیغمیر اکرم **علیه السلام** را که از جواب دیگر ملاحظه می کنیم ، بر ما شخص و روش نمیشود که ایشکوکه رفتار ، با آنهمه عظمت اخلاقی تناسبی ندارد و لذا سید محقق بزرگوار (علم الهدی) رضوان الله علیہمین معنی را تقویت فرموده است . در هر حال : جواب این سؤال را بطور خلاصه مرقوم بفرماید خمنا تقاضا میشود ارجاع بکتابها تدبید عقیده خود قان را بیان فرموده و اشکال را با دلیل رفع بفرمائید .

سؤال : در صفحه ۴۳۵ اسلام شناسی ضمن شرح مبسوطی از احوال

یغمیر اکرم نایاب می‌نویسد :

﴿ سر دردش شدت یافته بود و بیماری و آندوه روحش را سخت می‌فشد، بخانه عایشه وارد شد. عایشه تیز سر درد گرفته بود و می‌نالید: (وای سرم... وای سرم) یغمیر که همواره رنجهای بسیارش را در بیرون خانه می‌گذاشت و بخانه با چهره‌ای روشن از لبخند بر همسرانش وارد میشد در جواب عایشه گفت: (تو نه: بلکه من بخدا وای سرم) ای عایشه، چه ضری داشت که تو بیش از من میمردی و من بر جنائزات نماز میخواهد و حاکم میکرم، عایشه بیندرنگ پاسخ داد و بعد هم بخانه من بر میگشتم و با ریکی از زلزلهای خواب میکردم، یغمیر خندهید و میخواست ادامه دهد که درد مجال نداد و شدت کرد. ﴾

آقای محترم : او لا : این مطلب را با تصرفی غیر مجاز از (جزء چهارم سیر ابن‌هشام صفحه ۲۹۶) نقل کرده‌اید. شما که در رأس مکتب تشیع خود را قلمداد میفرمایید، خواهشمند است از طریق روایات شیعه

اگر مردگی مؤیداین نقل سراغ دارید بیان فرمائید، شمنا با آن قدرت تحقیقی که خصیصه خود میدانید لازم است من قوم دارید، بموجب روایتی که نقل کرده‌اید، عایشه سر درد داشته چیزی که یغمیر اکرم نایاب باو فرموده (تونه، بلکه من بخدا وای سرم) آیا عایشه دروغ گفته یا نمود بالله یغمیر اکرم نایاب حقیقتی را انکار فرموده است؟ او گذشته از این کسی که دقایق آخر زندگی را میگذراند آنهم در آن شدت و سختی و ناراحتی یا کچین شوکی بیجانی برای اورواست آنهم شخصیتی چون یغمیر اکرم نایاب - آیا این گفت و شنود شایسته مقام ثبوت است؟ و فرضًا چنین مطالبی در کتابی هم باشد لازمه تحقیق، اینست که از نقل این قبیل موضوعات صرف نظر شود زیرا هم با مقام حضرتی نمی‌سازد و هم با شخصیت اخلاقی آنحضرت و اگر اصراری هم بر نقل باشد حداقل جهت اشکالش باید بیان گردد، در هر صورت جواب این مطلب تحقیقی اولمی بدهید؟ و داعی بر این نقل را بیان فرمائید.

سوال در صفحه ۴۲۹ اسلامی شناسی پس از شرح داستان آخرین

میر پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم می‌نویسد.

﴿ اسماء زن جعفر و خوشاوند می‌موه همسر پیغمبر ازمه‌اچران
حبش بود وی قرکیب دارویی که در آنجا آموخته بود برای - پیغمبر
ساخت، در حالت افماء آنرا بدھان وی ریختند، چون بهوش آمد و
دانست دارو خورانده‌اند سخت خشمگین شد و باز خواست کرد همکی
بگردن عباس انداختند و عباس توضیح داد: تو سیدم بیماری تو ذات
الجنب باشد و برای تنبیه آنان دستور داد هر که در خانه حضورداشت
(جز عباس) از آن دارو بخورد، می‌موه دوزه داشت اما پیغمبر او را
هم استثناء نکرد. ﴾

آقای شریعتی: خواهشمند است مرقوم دارید مجوز خوراندن
دواکه به غیر مزبص روایت آنهم پیغمبری که خود در رأس این دستور
فرار دارد، باهل خانه حتی می‌موه روزه دار بنتظر شما چیست؟

گذشته‌از این مرقوم داشته‌اید دوار از نان با حضرت خورانده‌اند
چگونه همه زبان پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم بدو غبکردن عباس انداختند،
و نالئاً: عباس چگونه این دروغ را از خود نهی نکرد و رابعاً چطور
پیغمبر عالم پیغیب حقیقت امر را درک نکرده‌خامساً: بر فرض که عباس این
نسبت را قبول کرد و گناه را بگردن خود گرفت چرا پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم
 مجرم را مستثنی نمود و غیر مجرم را مجازات کرد؟
آیا این نسبت تهمت نیست، فرضاً جاھل و پیغمبر شناسی هم
در کتابی نقل کرده باشد، شما که شیعه دوره علوی هستید له صفوی
چطور این نسبت ناروا را به پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم دوا داشته‌اید علت را
پطور خلاصه بنویسید.

سوال: در صفحه ۳۳۲ کتاب عقده خاتم پیامبران (از هجرت تا

وفات) می‌نویسد:

﴿ در این سال عقد، ابوبکر را با سیصد تن به حج می‌فرستد و علی

را نیز مأمور میکند که هنگام اجتماع زوار از مسلمان و مشرک آیان (سورة برائت) را بر مردم اعلام کند تا مشرکان بدانند که پیمانهای قبیلی نقض شده است، و دیگر مشرکان حق شرکت در مراسم حج را پس از این سال ندارند ...

پس در پاورقی می نویسد :

پس از نزول سوره برائت، رسول اکرم ﷺ فرمود: این سوره را باید من با کسی که از من است ابلاغ کند، علی ﷺ مأمور ابلاغ شد. برادران اهل تسنن می نویسند که علی ﷺ مأمور ابلاغ سوره شده و ابوبکر بماموریت حج ادامه داد. ولی شیعیان دلائل زیادی دارند که ابوبکر معزول و سریرستی حج نیز بهده علی ﷺ گذاشته شد. در متن (umanator که در مقدمه مقاله باد آوری شده است بر نقل برادران اهل تسنن تکیه شده است.)

آقای شریعتی: اینکه در پاورقی مرقوم داشته اید (ولی شیعیان

دلائل زیادی دارند که ابوبکر معزول و سریرستی حج نیز بهده علی ﷺ گذاشته شد، و مدعی هستید که اهل تسنن عقیده دارند ابوبکر مأمور حج شد: معلوم میشود کتب عامه را ملاحظه نفر موده ابد تابد اند عزل ابوبکر و عودت دادن او، تنها قول شیعه بست بلکه جمع کثیری از موافقین عامه نیز فوشه اند که ابوبکر از مأموریت عزل گردید و عودت داده شد. و بطوریکه علامه امینی (رضوان الله عليه) در جلد ششم (الغدیر) چاپ بیرون صفحه ۳۳۸ اینطلب را متوجه شده اند از ۷۳ طریق از المدح و حفاظ حدیث، عزل ابوبکر را نقل فرموده وها هم برای اینکه همه بدانند این آقای نویسنده اصرار زیادی دارد هر فضیلتی را تا آنجا که میتواند برای ابوبکر اثبات نماید وهر چه موجب طعن اوست چشم بیوشد و همچنین بدانید که منقولات تاریخی ایشان غالباً غیر عمیق و بهمین منوال است طرقی را که حدیث عزل از آنها نقل شده برای مزید اطلاع شما در اینجا میآوریم.

- ١ - ابو عبد اسماويل السدى الکوفى المتوفى ١٢٨
 ٢ - ابو عبد الله عبد الملك ابن هشام البصرى ٢١٨
 ٣ - ابو عبد الله عبد بن سعد الزهرى ٢٣٠
 ٤ - الحافظ ابوبکر ابن ابي شيبة العبسى الکوفى ٢٣٥
 ٥ - الحافظ ابوالحسن ابن ابي شيبة العبسى ٢٣٩
 ٦ - امام الحنابلة احمدبن حنبل الشيبانى ٢٤١
 ٧ - الحافظ ابو عبد الله الدارمى صاحب السنن ٢٥٥
 ٧ - ابو عبد الله بن ماجة الفزروينى صاحب السنن ٢٧٣
 ٩ - ابو عيسى الترمذى صاحب الصحيح ٢٧٩
 ١٠ - ابوبکر احمد بن ابي عاصم الشيبانى ٢٨٧
 ١١ - ابو عبد الرحمن احمد النسائى صاحب السنن ٣٠٣
 ١٢ - ابو جعفر ثقة بن جریر الطبرى ٣١٠
 ١٣ - ابوبکر محمدبن اسحاق ابن خزيمة الیساورى ٣١١

- ١٤ - « ابو عوانة بیمقوب الیساورى صاحب المستدرک المتوفى ٣١٦
 ١٥ - « ابو القاسم عبدالله البغوى صاحب المصاید ٣١٧
 ١٦ - « عبدالرحمن بن ابى حاتم التمیمی ٣٢٧
 ١٧ - « ابى حاتم ثقة بن حبان التمیمی ٣٥٤
 ١٨ - « ابو القاسم سليمان بن احمد الطبرانى ٣٦٠
 ١٩ - « ابوا الشیخ ٣٦٩
 ٢٠ - « على بن عمر الدار قطنه ٣٨٥
 ٢١ - « ابو عبد الله الحاکم الیساورى صاحب المستدرک ٤٠٥
 ٢٢ - « ابوبکر بن مردویه الاصبهانی ٤١٦
 ٢٣ - « ابوبکر احمد الاصبهانی صاحب الحلۃ ٤٣٠
 ٢٤ - « ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی صاحب السنن ٤٥٨
 ٢٥ - الفقیہ ابوالحسن علی بن المغازلی الشافعی ٣٨٣
 ٢٦ - الحافظ ابو عبد الرحمن البغوى الشافعی المتوفى ٥١٦

- ٢٧ - «نجم الدين ابو حفص السنفي السمرقندى الحنفى المتوفى ٥٣٧»
- ٢٨ - «ابوالقاسم جار الله الزمخشري الشافعى ٥٣٨»
- ٢٩ - ابو عبدالله يحيى القرطبي صاحب التفسير الكبير ٥٦٧»
- ٣٠ - «الحافظ ابو المؤيد موفق بن احمد المخوارزمي الحنفى ٥٦٨»
- ٣١ - «ابوالقاسم ابن عساكر الدمشقى الشافعى ٥٧١»
- ٣٢ - ابوالقاسم عبد الرحمن الخثعمي البهيلى الاندلسى ٥٨١»
- ٣٣ - ابو عبدالله عقبة بن عمر الفخر الرازى الشافعى ٦٠٦»
- ٣٤ - ابو العادات ابن الاثير الشيبانى الشافعى ٦٠٦»
- ٣٥ - «الحافظ ابو الحسن علي بن الاثير الشيبانى ٦٣٠»
- ٣٦ - ابو عبدالله ضياء الدين عقبة المقدسى الحنبلي ٦٤٣»
- ٣٧ - ابو سالم عقبة بن طلحة القرشى النصبهى الشافعى ٦٥٢»
- ٣٨ - ابوالمظفر يوسف سبط الحافظ ابن الجوزى الحنفى ٦٥٤»
- ٣٩ - عز الدين ابن ابي الحديد المعتزلى ٦٥٥»

- ٤٠ - «الحافظ ابو عبد الله الكنجى الشافعى المتوفى ٦٥٨»
- ٤١ - القاضى ناصر الدين ابوالخير البيضاوى الشافعى ٦٨٥»
- ٤٢ - «الحافظ ابوالعباس محب الدين الطبرى الشافعى ٦٩٣»
- ٤٣ - شيخ الاسلام ابواسحاق ابراهيم الحموى ٧٢٢»
- ٤٤ - ولی الدين عقب الخطيب العمرى التبرى صاحب مثکاة المصايب ٧٣٧»
- ٤٥ - علاء الدين على بن محمد الخازن صاحب التفسير ٧٤١»
- ٤٦ - ائير الدين ابو حبان الاندلسى صاحب التفسير ٧٤٥»
- ٤٧ - «الحافظ شمس الدين محمد النهوى الشافعى ٧٤٨»
- ٤٨ - نظام الدين الحسن التيسايروى صاحب التفسير ٧٤٨»
- ٤٩ - «الحافظ عماد الدين اسماعيل بن كثير الدمشقى الشافعى ٨٧٤»
- ٥٠ - «الحافظ ابو الحسن علي بن ابي يكرب الهيثمى الشافعى ٨٠٧»

- ٥١ - تقى الدين احمد بن علي المقرىزى الحنفى المتوفى ٨٤٥
 ٥٢ - الحافظ ابوالفضل ابن حجر احمد العسقلانى الشافعى ٨٥٢
 ٥٣ - نور الدين على بن محمد بن الصياغ المالكى ٨٥٥
 ٥٤ - بدر الدين محمود بن احمد العينى الحنفى ٨٥٥
 ٥٥ - شمس الدين عقدين عبد الرحمن السخاوى تريل الحرمين ٩٠٢
 ٥٦ - الحافظ جلال الدين عبد الرحمن السيوطى الشافعى ٩١١
 ٥٧ - الحافظ ابوالعباس احمد الفطلاوى الشافعى ٩٢٣
 ٥٨ - الحافظ ابوغش عبد الرحمن الدبيع الشيبانى الشافعى ٩٣٤
 ٥٩ - المؤرخ الديار يكرى صاحب تاريخ (الخميس) ٩٤٦ ر ٨٣
 ٦٠ - الحافظ شهاب الدين احمد ابن حجر الهيثمى الشافعى ٩٧٤
 ٦١ - المتفقى على بن حسام الدين القرشى الهندى - تريل
 مكه ٩٧٥
 ٦٢ - الحافظ زين الدين عبد الرؤوف المناوي الشافعى ١٠٣١

- ٣٤ - الفقيه شيخ بن عبد الله العيدروس الحسينى - اليمنى المتوفى ١٠٤١
 ٣٥ - الشیخ احمد ابن باکثیر المکی الشافعی صاحب الوسیله ١٠٤٢
 ٣٦ - ابوعبد الله عقد الزرقانی المصری المالکی ١١٢٢
 ٣٧ - میرزا عقد البدخشی صاحب مفتاح النجا ١١٢٢
 ٣٨ - السيد عقد بن اسماعیل الصنعتانی الحسینی ١١٨٢
 ٣٩ - ابوالعرفان الشیخ عقد الصبان الشافعی صاحب الاسعاف ١٢٠٦
 ٤٠ - القاضی عقد بن علی الشوكانی الصنعتانی ١٢٥٠
 ٤١ - ابوالتناء شهاب الدين السيد محمود الاوسی الشافعی ١٢٧٠
 ٤٢ - الشیخ سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحسینی -
 الحنفی ١٢٩٣
 ٤٣ - السيد احمد زینی دحلان المکی الشافعی ١٣٠٤
 ٤٤ - السيد مؤمن الشبلنجی مؤلف (نور الاصمار)
 خواشندۀ عزیز : بطوریکه ملاحظه میکنید اینها از بزرگان علماء

عامه‌اند که روایت استراد آیات برائت از ابوبکر و عزل او را نوشتند
که از نظر عدد، از حد توانی هم میگذرد و موجب بیرون است که
ابوبکر معزولاً بازگشته بسی بجهه میتوزی (آفای شریعتی) بدون توجه
با این احادیث کثیره با کمال جرأت میتوسد: برادران اهل سنت عقیده
دارند ابوبکر مأمور حج شد و این مأموریت را ادامه داد.
خواهشمند است از ایشان بخواهید مگر این ۷۳ عالم معروف،
از برادران سنی شما نیستند پس چرا همه را نادیده گرفته و برای
ایشکه طعنی به پیشوای برادران شما وارد نگردد موضوع عزل را تها
برادران شیعه ما نسبت داده‌اید!

اکنون برای نمونه و توجه بعضیون روایت عزل این روایت را
از (احمد بن حنبل) در کتاب (مسند) جلد اول صفحه ۳ چاپ بیروت
در اینجا می‌آوریم می‌نویسد: (.... ثم قال لعلی رضي الله تعالى عنه
الحقة فرد علی ابوبکر و بالغها انت قال ففعل فلما قدم على النبي ﷺ

ابوبکر بکی قال: يا رسول الله حدث فی شيئاً قال ما حدث فیك الاخير
ولكن امرت ان لا يبلغه الا انا او وجل مني يعني: رسول اکرم ﷺ
بعلی علیه السلام فرمود: ابوبکر را بازگردن و آیات برائت را تو ابلاغ نهاد
حضرت علی علیه السلام چنین کرد و چون ابوبکر بحضور نبی اکرم ﷺ
شرفیات شد گریه کرد و گفت: ای رسول‌خدا چیزی در من حادث شد
(که مرا بازگرداند؟) آنحضرت فرمود: جز خوبی چیزی در تو
پیش نیامد. ولکن مأمور شدم که ابلاغ ننماید برائت را مگر من با
من دی که از منست.

سؤال: در صفحه ۳۵۲ کتاب خاتم پیامبر ان جلد اول (از هجرت
نا وفات) می‌نویسد:

﴿ دو سیره (ابن هشام) به ترتیب کسانی را که پس از اعلام بعثت
با سلام گرویده‌اند یا ذکر نام و مشخصات و زمان و شرایط ورود آورده
است میدایم که نخستین کسی که از خارج خانه هجر بدلو گروید

ابوبکر بود.

سیس در پاورقی مینویسد.

هر چند برخی معتقد که قبل از او گروهی مسلمان شده بودند
اما اهمیت که تاریخ از آنان یاد کند نداشته‌اند. ۴۶

آفای نویسنده: شما که مستند منقولات تاریخی خود را در این
کتاب (تاریخ طبری و سیره این هشام) فراز داده‌اید، خوب بود حداصل
تعصیتی در اینجهت پخرج نمیدادید و برای تعظیم ابوبکر از مدارک
معتمده بمنظور خودتان سرفظان نمیکردید! شما که می‌نویسید: تحسین
کسی که از خارج خانه رسول اکرم ﷺ بد گروید ابوبکر بود، و
در پاورقی با کمال می‌اعتنایی می‌نویسید و برخی معتقد که گروهی قبل
از او ایمان آورده بودند ولی چون اهمیتی نداشتند تاریخ از ایشان
نامی نبرده است، خوب بود جلد دوم همان تاریخ (طبری) که مدرک
قرارداده‌اید بصفحه ۶ آن را جمه میکردید، و تعداد مسیاری که نوشته‌اند

ج:

پیش از ابوبکر ایمان آورده بودند نمیدیدند، از جمله این روایت
است که از محمد بن سعد نقل نموده که گفت:

(قلت لای اکان ابوبکر او لکم اسلاماً فقال لا و لقد اسلم قبله
اكثر من خمسين ولكن كان افضلنا اسلاماً و قال آخرؤن كان اول من
آمن و اتبع النبي ﷺ من الرجال زيد بن حارثة مولاه.)

به پندم گفتم آیا ابوبکر تحسین مسلمانی بود که میان شما «به
پیغمبر اکرم ﷺ» گروید؟ گفت: نه بلکه پیش از او پیش از پنجاه
نفر مسلمان شدند و لکن اسلام ابوبکر افضل بود: و دیگران گفته‌اند
تحسین کسی که از مردان ایمان آورد و پیروی نبی (محترم) نمود
زید بن حارثة مولای او بوده است.

عالمه امینی (رضوان الله علیه) در جلد ۳ صفحه ۲۴۰ کتاب
(الغدیر) از بزرگان عالمه نقل نموده که رجال حدیث فوق مورد توق
و اعتمادند. با اینحال نویسنده میل نداشته اینطلب را بازگو کند،

و اسلام این عدد کثیر را که خود عامه اعتراف دارند بیش از ابوبکر بوده چشم پوشیده و میل داشته ابوبکر را (اول من اسلم) معرفی کند خواهشمند است داعی بر اینکه تحریفات تاریخی را مرقوم دارید که چیست ؟

سوال : در صفحه (۴۶۲) اسلامی شناسی می نویسد :

﴿ این بار نیز تاریخ یاد بینای دیگری مینماید ، غیر دردامان پتیرستی رشد میکند . درست است که - مورخین اسلام همه میکوشند تا دامان عبداللطاب و - ابوطالب را از شرک پاک سازند و این تمایل عمومی است که انسان دوست دارد قهرمان گرامی و مورد احترامت از خاندانی پاک : شریف و محترم باشد عبد المطلب هر چند هر دی است مهربان ، محترم و شریف ولی نمیتوان انکار کرد که پردهدار کعبه و ساقی بتپستان ، پاسدار بستان و متولی رسمي بتخانه است . ﴾

آقای شریعتی : با اینکه آثار مقطوعه و مسلمه حکایت از ایمان

حضرت ابوطالب و عبداللطاب مینماید ، و روایات بسیاری از رسول اکرم ﷺ باین مضمون وارد شده است که خداوند متعال وجود مقدس آنحضرت و علی بن ایطالب عليه السلام را از حضرت آدم - عليه السلام تا روز ولادت در اسلاب طاهره و ارحام زکیه - قرار داده است تا آنکه منتهی شده است بیهترین رحمها که حضرت آمنه بوفاطمه بنت اسد است چه اصراری دارید که از همه آثار معتبره چشم پوشی نموده ، و با آنهمه دلیل قائم کننده که در کتب معتبره شیعه در موحد بودن ابوطالب و عبداللطاب وارد است پشت پازده پیغمبر محترم اسلام را در دامان شرک می پرورانید . خواهشمند است دلیل معتبر خود را مستند از منابع قابل اعتماد شیعه در بتپیرستی ابوطالب و عبداللطاب ارائه دهد . ضمناً خیلی مناسب است برای اینکه اطلاع پیشتری پیدا کنید به کتاب (القدیر) علامه امینی رضوان اللہ علیہ جلد ۷ و ۸ مراجعه فرموده و در ماید که بیش از حد دلیل مسلم و مقبول در ایمان حضرت ابوطالب عليه السلام نقل نموده و

اینات موضوع را بسیار حد بداعت رساییده است.

سوال : در صفحه ۵۱ کتاب (سیمای غیر) می‌نویستند :

﴿قرآن مجموعه انجیل و تورات است.﴾

آفای نویسنده : پنطرا میرسد نه تنها از تورات و انجیل مجموع
يهودیت و مسیحیت خبری ندارید. بلکه با اینکه خود را شیعه علوی
ناب میدانید و معرف اسلام ! و محقق حقایق مکتب تشیع ! و مدرس
کلاس اسلام و قرآن ! متأسفانه از قرآن هم کاملاً بی اطلاعید و با این
بیان بزرگترین اهانت را به قرآن کریم نموده اید.

در هر حال : شما که قرآن را مجموعه انجیل و تورات معرفی
می‌نمایید، مرقوم دارید مطالب زیر که باقتهای تورات و انجیل است
در کجا قرآن ذکر شده است .

۱ - در سفر ییدایش : باب نهم از آیده ۲۰ نسبت شرایخوارگی
به نوح ییغمن داده ا و می‌نویسد : نوح بخلافت زمین شروع کرد و

ناکستانی غرس نمود و شراب نوشیده است شد . و در خیمه خود عربان
گردید . و حام پدر کنعان بر هنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را
بیرون خبر داد و سام و یافت ردارا گرفته بر کتف خود انداختند و
پس پس رفته بر هنگی پدر خود را پوشاکند . و نوح از مستی خود بهوش
آمده در یافت که پسر کهترش با وی چه کرده بود . پس گفت کنعان
ملعون باد برادران خود را بنده بشدگان باشد، و گفت مبارک باد (یهوه)
خدای سام و کنعان بنده او باشد .

آفای نویسنده : در کجا قرآن کریم شراب حلال گردیده آنهم
در درجه‌ای که ییغمن خدا چون نوح لکلک آلوده بآن گردد بحدی که
خود را مست کند و تواند عورتش را از نظر محترم حفظ نماید !
ا) طور

۲- در سفر ییدایش : باب نوزدهم آیده ۳۱ بی بعد، نسبت شرایخوارگی
و زنای با دختر به لوط نبی داده ا
و من نویسد : و لوط از صوغر بر آمد و با دو دختر خود در کوه

ساکن شد زیرا تو سپد که در صوفر بماند پس با دو دختر خود در مغاره سکتی گرفت، و دختر بزرگ بکوچک گفت: پدرها بیرون شده و مردی بزدیه زمین نیست که بن حسب عادت کل جهان بیادر آید بیا نا پدر خود را شراب بنوشایم و بالا هم بستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاهداریم پس نزدیک نهاد در همان شب پدر خود را شراب نشانیدند و دختر بزرگ آمد و باید نوشای خوبش هم خواب شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد و واقع شد که وزد دیگر بزرگ بکوچک گفت اینکه دوش با پدر هم خواب شدم امشب نیز او را شراب بنوشایم و تو بیا با وی هم خواب شو تا نسلی از پدر خود نگاهداریم آشپز نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بکوچک هم خواب وی شد و او از خوابیدن و از برخاستن وی آگاه نشد پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند و آن بزرگ پسری زالیده او را (موآب) نام نهاد و او نا امروز پدر (موآبیان) است. و بکوچک نیز پسری زالید و او را (بن عمی) نام نهاد وی تا بحال پدر

بنی عموم است.

آقای نویسنده: خوبست بفرمائید در کجا فرآن زنای بادختر تجویز شده، و چه اصراری دارید بظور ضمی توانی را که نا این حد شدیدترین فجیعه ناموسی را آنهم بر پیغمبر خدا تجویز کرده بحثاب فرآن میگذارید ۱۱

۳- این ملک - خدار در خواب دیده و با امکانه کرده است (باب بیست آیه ۳ سفر پیدایش) در کجا فرآن از اینگونه مهملات اثری دیده اید؟

۴- در سفر پیدایش باب سی و دوم آیه ۲۶ می نویسد: خدا با یعقوب تا مطلع فجر کشتی گرفت و کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران در کشتی با خدا فشرده شد و مغلوب خدا گشت و بهمن جهت بنی اسرائیل تا امروز (عرق النساء) را که در کف رانست امی خوردند، زیرا خدا کف ران یعقوب را در عرق النساء لمس کرد.

اعلقارمر قوم فرخا بند : کشتنی گرفتن خدا با یعقوب در کجای قرآن است؟

۵ - در سفر خردوج باب ۱۵ می نویسد: آنگاه موسی و بنی اسرائیل این سرود را برای خدا سائیده گفتند خداوند مرد جنگی است... دست راست تو ای خداوند بقوت جلیل گردیده ... دست راست تو ای خداوند دشمن را خورد شکسته است و به فتحه بیتی تو آبه ابراهیم گردیده چون دست راست خود را دراز کردی از بزرگی بازوی تو مثل سنگ ساکت شدند

آقای نویسنده: بگوئید تابدانیم این سرود اسرائیلی را که جز خرافات و کفر نیست در کجای قرآن دیده اید؟

اما آنچه در انجیل است از جمله مردن عیسی لکن عیسی را پسر خدا داشتن عیسی را در هیکل خدا داخل کردن ! و صدها بالکه هزاران مطالب افسانه و تناقضات ، و خرافات که در تورات و انجیل موجود

متاهده میشود بجهه مجوز علمی ، شما قرآن را مجموعه تورات و انجیل میدانید؟ ! باری بجهه جرأت خود را برای این جهارت آماده فرموده اید؟

سؤال : در صفحه ۵۵ دفترچه (جهه باید کرد؟) مینتوسید .

﴿ یاک عرب و حشی از صحرا بمسجد میآید و در برایر جمع یوی خطاب میکند ای نگاه، زن من چهره ای سوخته و پوستی چروکیده و خشک دارد و زن توجوان و زیباست ییا یاک چند او را با زن من عوض کن ، او با روی خوش و لحن مهربان و آرامی که مسیح را بشکفتی در میآورد پاسخ میدهد: برادر اگر میتوانستم میکردم اما نمیتوانم ﴾ . آقای نویسنده : اولا بیغمبری که بنیان گزار مکتب ناموس و عفت و شرف است چگونه خانواده خود را طوری آزاد گزارده که یاک عرب بیابانی هم بتواهد زن او را دیده و زیباییش را درک کند .

و ثابتاً اگر یاک چنین جهارت و بنی ادبی را کسی به پست ترین فردش رویایی بند و باز قرع انسانی از جهت ناموسی حتی بخود جنابعالی

بنماید و بیشنهاد تعویض زن خود را بنماید آیا اگر مورد تنبیه و ملامت دستور ذلت فرار نگیرد حداقل موجب تأثیر شدید آدمی نمیگردد. پس چطور پیغمبر محترم این جسارت و بی ادبی شدید را عیشند و بجای اینکه سرزنش کند با کمال آرامی بدون اینکه زندگی سوال را گوشزد نماید، بوي دوستانه پاسخ میدهد!!
و ثالثاً، خواهشمند است هدراک این داستان را بفرمائید در کدام کتاب است، و کدام داشتمند شیعی چنان جسارتی را با آن رسول گرامی نموده است.

سوال: در صفحه ۳۸ (اسلام شناسی) می‌نویسد:

﴿۳- شورا در حکومت: دو آیه در قرآن بسراحت، اصل (شور) را در امور اعلام میکند (و شاور هم فی الامر) (وامر هم شوری بینهم) هنگامیکه پیغمبر وفات کرد کارگردانان سیاست اسلامی (غیر از علی بن ابیطالب و یارانش) بر اساس این حکم در (سقیفه) کرد آمدند تا

جانشین پیغمبر را برای رهبری مردم انتخاب کنند (اجماع) یعنی موافق اکثریت در امری که امروز تنها شکل مورد قبول همگی برای تحقیق دمکراسی است یکی از اصول اجتماعی و سیاسی اسلام است، تحقیق پیغمبر، خود بشورا معتقد بود و بدان عمل میکرد. در جنگ احداين دو فکر بیش آمد که مسلمانان مدینه را برای استقبال از دشمن ترک گویند، یا آرا استگر خوبیش سازند و در انتظار حمله دشمن بمانند. پیغمبر این دو نظر را برآی گذاشت و خود معتقد بود که مصلحت آنست که در مدینه منتظر حمله دشمن بمانند زیرا در اینصورت مسلمانان هم برای عقیده خواهند جنگید وهم بخطاطر حفظ ناموس و خانواده و شهر و تروت خوبیش جوانان مخالفت کردند که در خانه نشستن و در انتظار مائدن تا دشمن برسرها فرود آید لشک است. باید اورای پیشواز کرد. رأی گرفتند و پیغمبر در اقلیت قرار گرفت و بحکم اکثریت تن داد سروشت جنگ نظر پیغمبر را تأیید کرد و مسلمانان شکست

خوردہ بازگشتند ولی وی هرگز مخالفان نظر خویش را در این شکست سرزنش نکرد. عمر نیز برای رعایت اصل شوری انتخاب جانشین خود را به (شوری) واگذشت و عنمان بدینصورت انتخاب شد *

آقای شریعتی : شما مجلس (سفیفه) را قانونی معرفی کرده و تشکیل دهنده‌گان این مجلس شوم را عاملین پیر آن میدانید که بحکم دو آیه سابق الذکر عمل نموده‌اند و حتی تصریح کرده‌اند که خود پیغمبر اکرم ﷺ نیز به (شور) عقیده داشته و با اینکه در جنگ احمد مسلمانان شکست خود دارد آنحضرت شکست و کشته شدن مسلمانان را بر لغی نظریه مشاوران ، ترجیح داده است بنابراین خلافت ابوبکر را که نتیجه رأی عده‌ای از اطرافیان وی در (سفیفه) بوده قانونی و آسمانی اعلام نموده و خلافت عثمان را هم صحیح فرموده‌اید ۱۱

خواهشمند است پیر ماید آیا شبهه با شما هم عقیده‌است یا خیر ؟
سفیفه را قانونی میداند یا خیر ؟ آیات مذکوره معنی دیگری دارد یا خیر

ج :

اگر این نوشته عقیده خود شماست چطور مدعی تشیع هستید ؟ و اگر عقیده شما بیست چطور با این آب و ناب نقل نموده ورد نمیفرماید ؟
جواب را بطور خلاصه من فرمودارید .

سؤال : در صفحه ۲۵ کتاب (کوین) که در چاپخانه طوس مشهد بچاپ رسیده است پس از مقدمه‌ای طولانی و نقاشی عبارات و استخدام لغات و کلماتی که حرفة داستان‌ایان و رمان نویسان و متخصصین هنر دراماتیک است که فقط از نقل افسانه‌ها شکل و فرم دادن بکلامات در هم پیچیده و بی‌معنی و سوراخ سوزنی را با مهارتی مخصوص چون دروازه‌انگاشتن و دروازه‌ای را همانند سوراخ سوزنی پنداشتن . که نه جمله‌ها را بداعتقی و نه کلمات را نهایتی است و قسمی از عبارات پر پیچ و خم و با آب و ناب مخصوصش را برای نموله نقل می‌کنم .

در صفحه ۲۴ از سطر ۱۳ می‌نویسد :

﴿ در سوم سرد این عقل بیدرد و بیدل پژمنده وصفای اهودالی

:

آن عمه زیبائی‌ها که درونم را پر از خدا میکرد به این علم عدد بین مصلحت اندیش آلود، و آسمان‌فرمی آبی رنگ شد و الماسهای چشمک زن و بازیگر ستارگان - نه دیگر روزنده‌هایی بر سفیش به فضای ابدیت پنجره‌هایی بر حصار عبوس غربت من ، چشم در چشم آن خوششاندن تنهایی من که کرانی همانند و همنژاد کویر و همجنیس و همزاد زمین و بدتر از زمین و بدتر از کویر ۱ دماه، نه دیگر میعادگاه هر شب دلهای اسیر و چشم سار زیبائی و رهایی و دوست داشتن ، که کلوخ تپیا خوده‌ای سوت و کور و مرگبار . و مهتاب کویر دیگر نه پارش وحی ، قابش الهام ، دامان حریر الهه عشق ، گسترده در زیر سرهایی در گر و دردی ، انتظاری ، لبخندنرم و مهربان نوازشی پر چهره نیازمندی زندانی خاک ، دردمندی افتاده کویر ، که نوری بدلی بود و سایه همان خورشید جهنسی و بیرحم روزهای کویر ۱ دروغگو ، ریا کار ، ظاهر فرب ... دیگر نه آن لبخند سرشار از امید و مهربانی و تسلیت بود

ج:

ج:

که سپیدی دندانهای مردهای شده بود که لبهایش و افتاده است ! ۴) صور میکنم توستنده سطور بالا از پسر عاشق زیبائی عبارات است بکلی از ارتباط مقاهم لغات غافل‌مانته ، و تمییداند چه هدفی از اینگونه لفاظی و عبارت پردازی داشته ، و اینطور بنظر میرسد که در حالی بجز ای کتاب (برهان قاطع) را باز تموده و از حرف الف ، چند خط در میان ، مفردات لغات را بهم پیوسته و ردیف کرده است ، بدون اینکه بفهمد و درک کند چه میخواهد بگوید و چگونه وقت عزیز را از دست داده است !

نا صفحه ۲۹ این کتاب غالباً عباراتی را که بهم باقته نظیر نمونهای است که از نظر شما گذشت و ابدآ محصولی عقلی و منطقی و اجتماعی ندارد !

*
و خواندن عبارات این قسم از کتاب فی المثل شیوه خواندن صفحه نیازمندیهای روزنامه‌ها است که ابدآ آگهی‌ها با هم ربطی ندارد

بالاین فرق که مجموعه آگهی‌ها هر یک جدایگانه تبلیغی است واحد مفهوم و معنی دلی جمله پند بهای (کویر) نه مجموعش مفهومی دارد و نه قطعاتش اول برای اینکه تناسب نسبیتی فوق، قدری روشی تو شود فرمی از آگهی‌های روزنامه‌ها را ردیف کرده می‌نگارم:

(عکاسی چهره‌نمای حراج ، حراج ، واقعی . نا فرست باقی است پروشگاه (...) مناجمه فرعهاید. بمناسبت چهلین روز در گذشت جوان ناکام (. . .) دوستان بزمیار آنچه حوم از ساعت ۳ - ۵ بعد از ظهر پنجم آبانماه جهت شادی روحش گردیدهند ، خانواده (. . .) ۵۵ تومان قطعات ۱۰۰ متری نقد و اقساط با آب و برق تلفن (. . .) بیش از شبهای قیازمندیم تلفن (. . .) سالن آرایش (. . .) واگذار می‌شود صحبتها تلفن (. . .) (. . .) باره بازکش شهر و حومه (. . .) - (. . .) دفتر هنرمندان برگزار کننده هرگونه جشن عروسی ، تولد و با شیاقت‌های دیگر و معرف (.) و معرف و قدرین گروههای

هتری و با اختیار دائمی مجلل ترین سالنها ، باشکاهها ، و هتلها با هر بودجه و امکان تلفن (...) یاک مؤسسه ساخته‌ای بیکنفرسکر تریازمند است روز شنبه تلفن (. . .) اعمال از سرما نهار اسید حراج فوق العاده پوشک زمستانی فروشگاه دو طبقه (. . .) از روز جمعه شروع خواهد شد شما می‌توانید کلیه پوشک زمستانی خود را پیکجا نهیه فرماید . . . تعمیر گاه مجاز شماره ۱۱ (...) برای خرید گیسو از شهرستانها با (. . .) مکابنه فرمائید کلاس‌های انگلیسی (. . .) از کساییکه هایلند با طی یک دوره شش ماهه سمعی و بصری اختصاصی انگلیسی را بخوبی مکالمه و ترجمه و دیبلم رسمی دریافت نمائید ... پرندگانی با بالهای بلورین . . . جهنم + من ... حسن سیاه نصرت گریمی - هنرناز ... کارخانجات (. . .) با سابقه ترین کارخانه در زمینه تولید مرغوبترین و مناسبترین دیگهای چدنی ... زیان ۵۱ با قساط اتوار آبیه کارخانه قالی شوئی (. . .) بطوریکه ملاحظه می‌فرمایید عبارات فوق مجموعه‌ای است از آگهی.

های مندرج در روزنامه‌ها بدون اینکه بین دو آگهی ربطی باشد ولی هر آگهی جداگانه اشاره به مقصود و هدف و یا مؤسسه‌ای است. اما جمله پندیهای (کور) نه مجموعه‌عن فابل هضم و نه جمله‌هایش واجد مفهوم و معنای صحیحی است. در هر حال در صفحه ۲۵ می‌توسد:

(و من آتشب پس از شکست و گذار در گردشگاه آسمان
تماشاخانه زیبا و شگفت مردم کویر فرودآمدم و بر روی بام خانه خسته از
نشه خوب و پاک آن (اسراء) در بستر خوش بخواب رفتم .)

و در پاورقی همین صفحه (اسراء) را به سفر در شب معنی کرده و نوشته است. (اسراء) اشاره به آیه، الذی اسری بعده ۴۰۰ که از سفر شبانه ییغمبر از مسجد الحرام به مسجد الاضحی حکایت می‌کند.
آقای شرمعنی: خواهشمند است مرقوم فرمائید مقصدتان از
آنچه در متن نگاشته‌اید چیست؟

اینکه نوشته‌اید: از نشه خوب و پاک آن (اسراء) در سیر خوش

بخواب رفتم ، و این فضیلت ا خیالی راهنمای مرراج رسول اکرم ﷺ
تصور نموده اید و جلوه داده اید آیا بهوش بوده اید یا مدهوش او یا ایشکه در حال
خاصه سیر ملکوتی فرموده اید ؟ احتمال میدهید که ترس و دهشت کویر
و تنهایی در بیان بیکران شما را چنان مرعوب نموده که قدرت تفکر
را ازدستداده و در عالم تخیل راه پیمانی فرموده باشید، یا آنکه خود
را اجاد چنان مرتبه کمال میدانید که توفیق مرراج با اسمانها نصیتان
گردیده است ؟ که در این صورت جدا هم بشما وهم به بانیان (حیثیه
ارشاد) باید تبریک گفت ؟ در هر حال لطفاً هدف خود را از این عبارات
سرا یا افسانه بیان فرمائید ؟ و ضمناً مرقوم دارید که مرراج شمار و حانی
بوده یا جسمانی و در صورت دوّم تا کجا عروج فرموده اید ؟ آیا با
فرشگان ارتباط پیدا کرده با بني العان ؟ و در صورت دوّم تحفه
جدیدی برای مستمعین ارشاد آورده‌اید یا خیر ؟ و اگر از ریشه دروغ
بوده داعی برو این بهم باقفن‌ها را متدکر شوید ؟

سوال : در قسمت دوم کتاب (کویر) (کاریز) صفحه ۳۲۲می نویسد:
«من در یکی از سالهای میان جوانی و کودکی که کنجهکاری حاد و خستگی ناپذیری داشتم برای فرا گرفتن و فهمیدن و بخصوص فهمیدن آنچه دیگران فهمیده‌اند، یعنی کشف کردن، یا لائق، خود مستقیماً فهمیدن نه تعلیم گرفتن که معمولاً عبارتست از خوردن غذایی که دیگری حضم کرده است و رنگ و بوی و خاصیت طبیعیش را ندارد۔ با اصرار زیاد تو ایشتم همراه یات حقنی ورزیدم و ذبردست بزرگی و همکارانش به کاریز مؤمن آباد۔ که در آن کار میکردند بروم۔ درست یادم هست پیر مرد چابک و مهریان و مقندری بود همیجون جراح ذیر دستی که لباس کار پوشیده و با اکیپ مجهز ش در اطاق عمل بر سر بیمارش آماده کار است اطمینان به موقوفیت در عمل و سلطط بر کار از پستانی و لیختنش ساطع بود نگاه تند و زیرک و خوبش که از آن برق بیوغ اندیشه و عمق و ظرافت روحش هر بیندهای را پریشان و در عین حال مجنوب میکرد

در قاریمکی عمیق و سنگین صد و شصت هفتاد متري زمین، تنها نعله روشن و تنها مایه امید و آرامش و اعتماد بود و به من، کودک کنجهکار اما ضعیف و کم دل، دل میداد..... من گاه فکر میکنم که او روحی بزرگ و اسرار آمیز بوده است که برای بیدار کردن من مأمور شده بود تا نخستین درسی را به روان این کودک که در آینده آنها بسیاری در او شعله خواهد کشید و عشق جنون آمیزش به بیداری و رهایی جهان را با همه فراغی بر او نسک خواهد کرد با این نمایش ساده اما سبیلیک ییاموزد.... در این مدرسه درس استاد حیله اهل منطق است.
 بگفته عطار (سخنی نازیانه اهل یقین است در اینجا نه (وتبه‌ها را) که (دل‌ها را) تبدیل میکنند آنجا کوین نان نمیدهند، علم آخر در نمیآموزند، داستان دیگری است... چه بگویم؟ که (علم عشق در در دفتر نباشد) ...!
 آیا او همو نبود که در چهره خضر بر موسی، در کالبد شخص بر

مولانا، در نام (جیربل بر تهد) در قیافه آن پیر و آن فقیر و آن بیمار و آن مرد هر بودا و در صورت آن فرشته تاییدا بر سقراط و به گونه آن ندا بر شاهزاده بلخی، ابراهیم ادهم و درسمای ویرزیل و بنادرس بر دانه و در نام مهر او بر آن راهب در دمند صومعه نهائی، مهر، در الدام شمعی بر دو لاشاپل و در شیخ اسرار آمیز روح القدس بر میرم و بالآخره در سخن و سکوت و نگاه و لبخند و یادو نام ماسینیون بر من، تجلی کرد و نخستین درس بخود آمدن، با از خود و قتن را و په حال اولین سطر از کتاب (حکمت) را بر آنان خواند، من چنین می‌بندارم که او یات مفتش بود هم (او) بود که این بار در صورت یک مفتش، مرا از زیر این آسمان از روی این زمین برای تعلیم نخستین درس برای فرود آوردن نخستین نازیانه بر یک روح بیدرد و خواب آلود، بدل خاک برد، قلب سنگین زمین آنجا که کمتر زندگی است، آنجا که بعدم از دیگر تریم آنجا که سفر بزرگمان را، پس از حبات،

ج:

باید از آن جا آغاز کنیم ... من ایستاده بودم و بدوس بزرگ این استاد اسرار آمیز و دانائی که مأموریت غیبی خوش را در آن کلاس مرموزی که به زندگی ها بر روی زمین می‌مانست در آن مدرسه‌ای که بفسر بوشت آدمی همانند بود، گوش میدادم، چشم میدادم، دل میدادم، و روح چنان غرقه فهمیدن بود که از هیجان میلرزید، احساس می‌کرد هم. اکنون چشمه‌های (فهمیدن) های شگفتی از درون من سر باز خواهند کرد و آبهای ذلال و سرد و گوارای بیستانی های بلند و دانائی های مرموز در من خواهند جوشید و جریان خواهند یافت من اکنون درست تبیانم که در آن لحظات نا کجا می‌فهمیدم عمق این درسها را نا کجا می‌رفتم و این اندیشه‌ها و احساس‌های ایجاده اندازه در هنر و دلم طرحهای روشن داشت؟

تبیانم معنی کلمات استاد که با زبان کلنگ اعجازگر خوش با من سخن می‌گفت و با نیش این قلم صنع مادرانی و سحر آمیز سطور

ج:

جاوید خدای ترین درس‌های حیات معنوی آدمی را بر روی این صفحات ساخت و اوراق سنگ شده کف و دیواره‌های آبگون فنات خشک شده می‌گذاشت. چه اندازه و تا چه درجه برای این کودک کنجکاو اما کم استعدادی که باید پیغمبری می‌شد و نشدن معنی میداد؟

آقای تو مستنه: اولاً بچه مجازی حضرت موسی ع و حضرت پیغمبر اکرم ص و حضرت مریم ع را با بودا و سفر احمد و ابراهیم ادهم و دانه در یک درون قرار داده‌اید؟

و ثابتاً: مقصود شما از این عبارات چه می‌باشد آیا می‌خواهید بگویند آن معنی در باطن ملکی بوده چون جبریل نسبت به پیغمبر اکرم ص که بر شما نازل گردیده، و بحمدالله در عصر خاتمیت بمقام شامخ نمایندگی خدا نائل گردیده‌اید! که باید حد تبریک نثار شما و فکر شما نمود او بایان (حسینیه ارشاد) را هزاران تشویق کرد که بالنتیجه پس از کوشش‌های بی‌گیر پیغمبری! را به پشت میز خطابه

کشانده‌اند!! و اینکه در پایان عبارت تو شته‌اید: باید پیغمبری می‌شد، راستی آن صفات و کمالات که خصیصه مقام شامخ بیوت است در خود دیده‌اید که آرزوی چنین مقامی را فرموده‌اید! در هر صورت خواهشمند است مقصود خود را از این عبارات بطور خلاصه بنویسید.

سؤال: در صفحه ۴۶ کتاب (کویر) - (نامه‌ای بدوستم) می‌نویسد:

» پیغمبر می‌گفت: من از دنیا شما عطر را و زن را و لاعزا را دوست میدارم، اما من تنها نهائی را برگزیده‌ام.»

آقای شریعتی: کار شما بچالی رسیده که بر این پیغمبر اکرم ص اظهار عقیده نموده منتخب خود را اراکه میدهد عطر و زن را نه بآن معنی که مقصود آنحضرت است بلکه بمعنی دیگران آیامحبوب شما نیست، نماز را دوست نمیدارد؟ خواهشمند است مقصودتان را بیان فرمائید.

سؤال: در صفحه ۵۵ کتاب (کویر) - (نامه‌ای بدوستم) پس

از پیچیدن و بهم باقتن کلماتی می تورسد :

﴿ چنین می پندارم که در این سوره ، مخاطب خداوند، تنها یا هم بر پیست . روی سخن با همه آنها لی است که (در جامه خویش) پیچیده اند (ای به جامه خویش فرو پیچیده ا برخیز ! و جامه ات را پاکیزه سازو پلیدی را هجرت کن !) طنین قابلع و کننده فرمان و حی در فضای درون می پیچد و صدای ذلگهای این کاروانی را که آهشک رحیل کرده است می شنوم . هجرت آغاز شده است و میدانم این آتشی که اکنون چنین دیوانه در من سر برداشته است ، نه یک حریق که آتش کاروان است ! آتشی که بر راه میماند و کاروان میگذرد ﴾

آقای لویسنه : شما که در صفحه ۱۶۶ همین کتاب(عشق فرزند) خود را عاشق کبوتر بازی معرفی فرموده و لوشهاید : (و کبوتر بازی یکی از شود انگیز ترین بازیهای بود که رؤیاهای کودکی مرا بخود مشغول میداشت ولی پدرم و نگاههای پر توقع دو و همسایه ها حتی

حضرت این بازی زیبا را در دل من گذاشت و همواره آرزوی ناکام نماشای پروازهای کبوتران - که من از راه نگاه ، همراه آنان نا بام آسمان میتواستم رفت مرا رفع میداد ...) چگونه جایز میشمارد بدون هیچ مجوزی آیدای را که من بوط به شخص پیغمبر اکرم ﷺ است تعمیم داده و بر خود نیز تطبیق میدهد !

اولاً : عاشق کبوتر ، و کبوتر بازی مقامش خیلی پستتر است از اینکه خود را نموده بالله هم شان پیغمبر خدا معرفی نماید !

و ثانیاً : در کدام تفسیر دیده اید سوره مبارکه (مدثر) از نظر مورد ، عام است و شامل غیر پیغمبر هم میشود لطفاً معرفی فرمائید .

و ثالثاً : اگر اثاء و فکر خود شماست بهجه مجوزی قرآن را تفسیر برای فرموده اید ؟

در کتاب (کوبیر) که مجموعه ای از جزوئات متعدده است ، در قسمت (معبدهای من) آیینان تحت ظاییر افکار غریبها قرار گرفته که

در مقام تعجیل از اسایید فرانسویش از هرگونه غلو نا بجهالی فروگذار نکرده است ۱

و ما خلاصه‌ای از مجموع این جزوه برای اینکه باندازه درک (آقای شریعتی) و غرب زدکیش پی برید و حملاتی که بامامان علیهم السلام و یازان اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین، و اصحاب کبار پیغمبر اکرم ﷺ، نموده است روش‌های روشنتر گردد.

این جزو، مجموعاً ۲۹ صفحه است و ضمیمه (کویر) درجا برخانه (طوس) پچاپ رسیده، از صفحه ۷۸ مطلب، شروع می‌شود.

من نویسد: (پروفسور لوئی ماسینیون) استاد بزرگوار، و نایفه من که خیلی چیزها از او دارم و در ساختمان من دست داشته است عمر علمی خوبش را همه بر سر تحقیق در بارهٔ حلاج - سلمان - و فاطمه گذراند و آثار او در زندگی این سه شخصیت بزرگ تاریخ اسلام معروف است (منحنی زندگی حلاج، ویز «سلمان پاک» اورا ترجیحه کردام...)

در صفحه ۷۹ سطر ۶ می‌نویسد: (در سراسر عمرم از این پیرمرد هفتاد و نه ساله فرانسوی زیباتر ندیده‌ام به تنها زیبائی مغزی و روحی و اخلاقی و فکری که زیبائی محسوس نیز در او چنان متجلی و قوی بود که هر چهره زیبا را در پاریس، پس از دیدار او رشت و سرد و بیمعنی و عروسکی می‌باشم..) در صفحه ۸۲ سطر ۱۱ می‌نویسد: (پیرمرد چقدر مقدس و عالی و شر افتمند و انسان بود..) در صفحه ۸۳ سطر ۱۵ می‌نویسد: (او مردی بزرگ بود، بزرگ به همه معانی کلمه، در فرانسه به آن بزرگی، در دانشگاه (سوربن) با آن سرشاری و آوازه مثل (ماسینیون) خیلی بود.

«گورویچ» - «شوادرز» - «سارتر» - «هانری لوفور» - «کوکتو» از چهره‌های پر افتخار فرانسه بودند، و جز «کوکتو» دیگران را همه از تردیک می‌شناختم بخصوص «لوفور» و بالاخص «گورویچ» را که شاگرد او بودم، و پنجاهم تمام در همه درسهاش حضور داشتم، و با

افکار پیچیده او که همه را بفغان آورده بود آشنازی دقیق و کاملی داشتم ...) در صفحه ۸۴ سطر ۱۰ می‌نویسد: (من گورویچ را تعظیم میکرم، اما هاسینیون را تقدیس، لوفور، سادر گوردوبچ مغزم را پر میکردم، عقلم را سیر میکردم، هرا آندیشیدن می‌آموختند ... اما هاسینیون را دوست میداشتم، به او ارادت میورزیدم، روحمن را سیراب میکرد، قلبم را پر میکرد ...) در صفحه ۸۶ سطر ۱۲ می‌نویسد: (باید حادثه‌ای ناگهان دست خوشبختی را بگیرد، و بیش انسانی این چنین بشاند تا به بینی، لمس کنی، حس کنی، اینها را از وجود او دریدار او، آشنازی او، لبخند او، نگاه او، رفتار او سخن او سکوت او، زیستن او، بودن او، و حتی یاد او، بیاد آوردن او، و احساس حضور او، بیرون کشی، الهام گیری، استخراج کنی، بیخشی، بمحکی، بعزمی، بیوقی، بشنوی، به بینی، باید بزردیکشن بشنی، و به او دل دهی، و در او حلول کنی و در او غرق شوی، و رامش شوی، آغوش

احساس را، آغوش روحت را، لبان قلبت را، دهان فهمت را در او بگشائی، بر روی او باز کنی و با دقت، مواظیبت، عطش، نیازمندی، فروتنی، تسلیم، مداومت، اطمینان، صبر و مقاومت، راهها، ردرها، و پنجره‌ها و حتی ریزترین روزنهای را که بدرون پر معجز، و پر کرامات، و پر عجایب، و پر اسرار او باز می‌شوند بیدا کنی، و خود را، همه خود را، همه ابعاد، همه خواست‌ها، همه نشانگی‌ها، همه فهم‌ها، حس‌ها، درک‌ها، بلعیدن‌ها، مکیدن‌ها، گرفتن‌ها، همه‌هات را در مسیر این رهگذرها، در بیجهدها، روزنهها، قرار دهی. و بشنی، و صبر کنی، و بعد بهینی؛ بیانی و حسن کنی که او و و و ... ا) در صفحه ۸۷ سطر آخر می‌نویسد: (خدایان اچگونه سپاس بگذارم؟ چگونه؟ اکنون هاسینیون مرده است، و من در گوشة فیرستانی از شرق تنها مانده‌ام، و در میان موجودانی - که درست بانسان شباهت دارند - زندگی می‌کنم ...) در صفحه ۸۸ سطر ۱۲ می‌نویسد: (چه نعمت‌های

بزرگی در زندگی داشتمام . بیهوده کفران نعمت میکنم ، هیچکس به برخورد ام من در زندگی نبوده است . روحهای غیر عادی ، و عظیم ، و زیبا ، و سوزنده ، و سازنده‌ای که روزگار چندی من ابر مسر راهشان کنارشان نشانده است ، این روحها در کالبد من حلول کرده‌اند ، و حضور آنها همه را در درون خویش هم اکنون بروشنی احساس میکنم ، هماره با آنها زنده‌ام ، و زندگی می‌کنم) و در صفحه ۹۰ سطر ۱۴ می‌نویسد (کوکوچ ، که نگاهی جامعه شناس به چشمان من بخشید ، و جهتی تازه واقعی وسیع در برآبرم گشود ، و پروفسور « برک » که مذهب را نشانم داد ، که از پشت عینک جامعه شناسی چیگونه میتوان دید) در صفحه ۹۱ سطر ۵ می‌نویسد : (و کار ولاکرابت ، زاکلین شه زل ، کاب یاسین ، کلود بر نارد ، من ا در دنیای هنر گرداندن ، نقاشی پیکاسو شاکال ، و ان کوکه ، تئاتره ، لاکروا و موسیقی سمفونی‌های کلاسیک بزرگ مکتب دار ، سوانح‌های « کلاستون دوین » که باندازه سفر اط

(دوستش دارم)

نا اینجا پایان خلاصه دفترچه (معیودهای من) .
نویسنده این افسانه ، و داستانسرای ماهری که در تأثیر افکار علماء غرب ، آنطور غرب زده است ، که روح ، و جسم ، و قلب ، و مغز ، و رگ وریشه وجودیش را در بست آنان سپرده ، و بقول خودش همه چیز را زیر افکار ماسینیون‌ها فراموش کرده است !
کسی که مغز ، و اندیشه خود را نا اینجده از دست داده باشد ! حق دارد حلاج را برابر حضرت زهراء (سلام الله علیها) و چون او از شخصیتهای بزرگ اسلامی پندارد ، و در ردیف نوابغ آفرینش بشمار آرد ۱۱ و کتاب او را ترجمه کند .
حق دارد ! کسی که تمام قنون « سمفوئین » و وسائل موسیقی ، و نوازنده‌گی را با آن رغبت و میل فراوان ، تعلیم گرفته ، و در عرض روح داده ! مغز داده ! فکر داده ! هوش داده ! اندیشه داده ! احسان

داده ا ادراک داده ا غریزه انسانی داده ا همه چیز خود را داده ا آری
همه چیز خود را داده ا که با مفزی ناهموار، و فکری نا استوار، و
اندیشه‌ای نایابدار، در صحنه‌ای پر از جاذبه، و چشمان شوخ و مست
اما نه از باده‌است، بلکه از مکتب پست، بنام قریب روح، پروردش
فکر، شششوی مفز، پیاد «ماسینیون» که اثر نفس حلاجش را ترجمه
کرده افتاده ا همان ماسینیون که در تار و پود، و نقشه وجودی، و
منحنی فکری، یا فکر منحنیش، اثری بسرا داشته ا

همان ماسینیون، که بگفته خودش در صفحه ۲۶ جزو (کلبرز)
در قالب مفهی چاه کن چون جبریل امین ۱۱ پر او تعطیل کرده ا
همان ماسینیون، که خون تشیع قرآن مجید را بخون دیگری
تبدیل نموده ا

همان ماسینیون، که مکتب عشق، و خود باختگی را بوی یاد
داده، چندانکه در اوجی مالیخولیائی رهایش نموده، و دل خوش دارد

که سبیل عشق، فهم، درک و نابغه داش، بینش، آموزش، و پروردش
است ا

صورت هیولاگی که با کف زدن در مجالس سخنرانی که به تآثر
شیبدن است، نامجلس تعلیم و تربیت، چنان غرور و تغوت ویرا
پر اگرگخته، که دست نافوان خود را پسوی چرخ گردون دراز نموده،
و چرخاننده، و هرچه که در آست، و در چرخش‌ها فرار گرفته یکپارچه
بدور افکنده، و با مفزی از هر گونه عشق، علاقه، عاطفه، احساس،
دلباختگی، و سوز و گداز معنوی، و دینی بکلی تهی و خالی کرده،
و جهان، و پدیده‌های جهان را فقط از دربیجه، و دیدگاه غریبه‌امی بیندا
این چنین غرب زده‌ای حق دارد، خاتمیت پیغمبر اکرم اسلام را
در قالب خاتمیت! و شفاقت را در قالب شفاقت! و توسل را در قالب
توسل! و ولایت اهل بیت علیهم السلام را در قالب ولایت، و امامت را در
قالب امامت امسخره پندارد!!

این چنین غرب زده‌ای حق دارد: بگوید روحهای، ماسینیونها و گوروبیجهای، و شوارقها، و سارقها، و هاری لوقورها، و کوکتوها در کالبدش حلول کرده‌اند، و هماره خود را با آنها زنده می‌بیند! اما سلمان را مردی غریبه، و ایوب ذرا سحرانشی، و بالا را برده، و میثم را خراق و شعری نماید و بیوغ شرف‌دینی ایشان را نگردا آری این چنین غرب زده‌ای حق دارد! باساحت قدس بزرگان، و دانشمندان عالیقدر تشیع، که پاسداران ناموس پشنده، و ناکنون چشمی نظریشان ندیده، و امثال کلینی‌ها، و علامه حلی‌ها و خواجه نصیرها، و هزاران فحول دیگر، قدیماً و حدیثاً، همانندشان را در هیچ کیش و مذهبی مادری نزاده است. باطراری عجیب، و مخصوصش ناحدی جمارت نماید که قلم شرم از نوشتن کند!

البته حق دارد! که مرگ ماسینیون (پرکننده مفروز و رواش) را ضایعهای بزرگ انگارد؛ و می او خود را تنها بیند! و شرق دا

پیغمبرستانی، و شرقی دا موجودی شبیه انسان تلقی نموده، و خوشتن را انسانی کامل، و سیراب از مکتب غرب در این قبرستان شرق! بحکم اجریار، متوطن سازد!

چگونه حق نداشته باشد؟ درحالیکه غریبها خواسته‌ای جز نابود کردن ریشه مکتب تعلیمی و تربیتی «تشیع» نداشته و ندارند و حمله‌ای بمقصدات شیعه در این فرم؛ سابقه نداشته است و این بزرگوار متائف است که چرا ناکنون دانشهای اندوخته مغرب زمین را توانسته لباس عمل پوشاند!

کسی که (اسلام، و مسیحیت). (ییخبر اکرم صلوات اللہ علیہ و آله و سلم و ماسینیون) (حضرت زهرا صلوات اللہ علیہ و آله و سلم و حلاج را در یک ردیف فرار میدهد) بیش از این از او نمیتوان انتظار داشت. (اهاذنا اللہ من شرور القسا).

«پایگاه تشیع»

و

«آرم قسنن!!»

آرمی : که در صفحات آخر این مجموعه ملاحظه میفرماید و فرست بخش پشت جلد کتابهای آفای (علی شریعتی) و نشریات (حسینیه ارشاد) است ، خط منصوص پیشجده است که پس از مراجعه به متخصصین خطاوطعنوعه ، و باکمله و دستیاری چند مهندس آرشیتکت خط مزبور خوانده شد ، و شکل آرم ، بصورتی که مشاهده میکنید ، بیاده گردید . و کاملاً مشخص وروشن است که این آرم ، مجموعه ای است از کلمات (اباکو ، عمر ، عثمان) که در نشریات (ارشد) ساله است بیهانه هائی ، باطنی از ایشان دفاع میشود ، و بنام (خلافت ولایت) با (تشیع علوی و تشیع صفوی) وبا (اسلام شناسی) وبا در قالبها درگر کاهی (تفوای سیاسی شیخین) را مطرح مینمایند و از ایمان آنها «فاع نموده ، نفاق شدیدشان را پنهان می کنند ، و گاهی جسارت را بعدی وسانده که یول حضرت خدیجه رض را صرف تعلیم علی بن ایطالب رض مینمایند و ساخت مقدس ولایت را در هم می شکنند ، و گاهی خیانتهای بی شمار (شیخین) را در قالب خدمات بر جسته ایشان بخورد مردم ساده لوح میدهند ، وبرای زودتر بهدف رسیدن ، نخست حملات بیگیر و دامنه داری بدانشمندان ، وپر چمداران حقیقی (تشیع) نموده و ساده لوحان را تحت تأثیر قرار داده ، و صفت خطرناکی برای ایشان بی ریزی مینمایند او گاهی بنام دلسوزی برای نسل جوان ، فرزندان بی گناه ، درس دین نخوانده ، جدید التشیع را که ازانحرافات اخلاقی خسته شده و برای دین آمده اند ، با تعلیمات خطرناک ، و کشته های بجان بدرها و مادرها بیچاره می الدازند وبنام (بدر ، مادر ما متهمیم)

شالوده محکم خانواده‌ها را که در اثر تربیت مکتب مقدس تشیع نا این تاریخ بر اساس، انسایت، ادب، اخلاق، نگاهداری حرمت پدر و مادر و حس اطاعت و شناوی که به پروری از آیات متعددة قرآن کریم خود را موظف میدانستند حتی (اف) ^(۱) بر آنها نگویند، بکلی بر هم ریخته و چنان جرأت جسارت را در ایشان تقویت میکنند که از شدت تأثیر و ناراحتی، پدران و مادران، اشگ از دیدگانشان جاری می‌سازند! راستی متحیرم، چه بنویسم، وجه بگویم، مصیبت، در آن درجه نیست که بتوان گفت و یا نوشت!

همینقدر بداینکه دشمنان تشیع قرآن کریم آسوده نشسته‌اند! و دیر زمانی است برای بیاد دادن بر نامه‌های دینی، و مسائل اجتماعی، و حقوق عمومی، و سایر مباحث ارزشی اسلام، و مذهب مقدس شیعه، که متوفی ترین بر نامه‌های انسانی بوده و هست، نقشه‌ها کشیده، فرمی کشند! تا شاید بتوانند تقوی، عدالت، انصاف، عفت نجابت، شرف، حریت مقدس، دینداری، و صدھا بل هزاران درس عالی انسانی را که در پرتو تعلیمات مقدسه سلسله جلیله دانشمندان، و پر چمداران واقعی اسلام، و بشریت بنام (علماء حقد شیعی) پایزاده فرن دشمنان را بزانو در آورده است، بیکباره نایبود نموده، و بجای آن تحفه لاابالی گری، و ظلم، و زور، و قدری، و پرده دری، و حریت مطلق، و هر زه درائی را در محالک شرقی، و شیعی گسترش دهند، دین حقیقی آسمانی را با کتاب تعییمی، و مکتب عمیقش، کتار زند، و برای پیشبرد هدف مادی خود

(۱) ولا نقل لهما ف ولا تتهرا هما ...

که بتوانند تروتمندتر، و از نظر مادی آفاتر، و مر فهمندگی کنند! مادیت را جاشین معنویت سازند و مردی را که در پرتو تعالیم مکتب مقدس قرآن، و تشیع قرآن، زیبائی دین را با آن اندازه میخواهند که بتوانند، تقوی و عدالت، و انسان دوستی و برادری، و تشریک مسامی در محیط شرف و فضیلت را بسط دهند، و انسانهایی، برادر، برابر، عفیف، و عقیده‌مند بخدا، و روز جزا، بسازند، چنان در پرگاه عمیق مادیت بکشند و از آسمان حقیقت، و انسایت بحضور خواری و ذلت، چنان پرتابشان کنند که با دست و پای شکسته، و بدنه لرزان، و دهانی خوین، دست استغاثه، بطرف ایشان دراز نموده و حتی برای نفس کشیدن آزادش کمک بخواهد!

«اللهم أنانشكو اليك فقدم بینا»

«و غيبة ولینا، و كثرة عدو نا و»

«فلقد عدنا، و شدة الفتن بنا»

باری: از سوز و گذاز دل بگندم، که هر جمعیتی لیاقت آن را دارد، که دارد.

بس سخن برگردم: این آرم نو ظهور، که سه شخصیت بقول آفای (شیعی) بزرگ، و نایفۀ اسلام (ابا بکر، عمر، عثمان) را (که در اسلام شناسی یکی را از چهره‌های برجسته و بسیار محبوب امت او دیگری داعنصری اصولی، و جدی که اسلامش پشت مسلمانان را محکم ساخته!) با هنری خاص، و طرحی کاملاً ماهرانه در هم پیچیده است و کلمات جدا شده را بطور خوانا در سطر اول آرم می‌بینید،

و استخوان بندی هر یک از کلمات را در وسط ملاحظه می کنید، و مجموع استوانه آرم که پشت جلد کتابهای (ارشاد) با آن مزین است در زیر نقشه هزبور مجسم است ۱

این موسسه، با این هنر مخصوصش، آینده خود را پایه گذاری کرده، که پس از گذشت چند سال، و تضییف روحیه شیعه (اگر هیسر شود) زمینه را که آماده دید، موضوع را علیه نموده، و سریعاً پیگویند، ما از نخست هیدائیم، این تشیع، خار راه ترقی پژوهی است، و باید از میان برداشته شود، نهایت آنروز مصلحت نبود، و امکان نداشت صربحاً حمله را آغاز نموده، و دفتر (ولایت اهل بیت ع) را یکباره برچید، حال، که استعدادها را آماده نموده، و بارشوه لفت (روشنفکر) فکر (تشیع) را از مفرازها بیرون کشیدیم! دسماً ابطال (تشیع) را اعلام میداریم، و این (آرم) بهترین شاهد، و گواه نقشه چند ساله ما است ۲

مسلمانان متدين . جوانان روشنفکر . برادران تحصیلکرده ، هیچ میدانید بهانه مصالحی که گویند گاش نیز توجه بعمق مطلب ندارند، ممکن است ناخودآگاه، ریشه تشیع، و هستی وجودی، و دینی ما، با اینکوئه حملات پی گیر ، و مفرضانه ، از بن کنده شود ۳

هیچ میدانید : اگر یک هزارم ، راهی برای سکوت در برای حملات آفای (شریعتی) ها وجود داشت و زیارتی باسلام نمی ساند ، ممکن نبود کسی بسخنان او توجه کند و با در مقام پاسخ ، و جوابگویی برآید.

هیچ میدانید : که هیچ خردمند ، منصفی با آجر، و کچ ، و سیمان و آهن جنگی ندارد ، آنچه ناکنون گفته شده ، و یا میگویند ، تنها

از نظر قیام بوظیفه دینی ، و پیروی از درس قرآن کریم ، و مکتب مقدس و جامع تشیع یعنی : (امر بمعروف ، و نهى از منکر) است ، بخارط جلوگیری از سوء پاشی هایی است که از طریق سخنرانی ، و قلم های زهر آگین ، خوف آن میروند ، مذهب مقدس ، و مستدل تشیع را ، با هنر خاص بخود ، در دل نورس ، جوانان شیعی متزلزل سازند . باین منظور است ، که علاوه بر قیام بوظیفه و فریضه مذهبی ، تهمت ، و ناروایی را که در فصل (غیبت) دفترچه (تشیع علوی و تشیع صفوی) با کمال بی ادبی می نویسد : (بعقیده شیعه صفوی چون امام شیعیت اسلام اجتماعی تعطیل است ، امر بمعروف ، و نهى از منکر هم ساقط است ، فکر در مسائل فردی و اخلاقیات شخصی ، و صحبت های دوستانه ، راجع بخواهد کارهای خوب ، و مضرات کارهای بد ، و جلوگیری از منکرات اجتماع ، از قبیل حرف دلیا زدن در مسجد و اعترافات افراد از قبیل خوددن زردا لو با ماست و بدتر از آن گذاشتن موی سر و در عوض نگذاشتن موی صورت . . .)

باین قوی‌سنه هنرکه باید گفته شود : اگر قنهاعت داشتمدان شیعه در عصر غیبت مصرف موضوعات مسخره و بیجه گانه طرح شده شما شده بود امروز با تمام قدرت در بر این سخنان مسموم ، و غیر منطقی شماچه از طریق سخنرانی ، وجه و سیله قلم ، نمایا مسند ، و بحث های پوشانی و ساختگی شما را نفع بر آب نمیکردد .

آیا اثبات خاتمه پیغمبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم ، و ابطال نوشتمنهای شما در نظر خاتمه ، از مسائل فردی ، و اخلاقیات شخصی ، و چون خوردن زردا لو با ماست است ؟! یا قیام بوظائف اجتماعی ؟

آیا اثبات شفاعت، و ابطال نوشتمنای شماکه نهی شفاعت در قالب
شفاعت است، از مسائل فردی، و اخلاقیات شخصی، و چون خوردن
زردآلو با ماست است؟! یا قیام بوظائف اجتماعی؟.

آیا تشریح حدیث شریف، و معروف نقلین، و اثبات رهبری
خاندان محترم پیغمبر اکرم ﷺ بر جوامع بشرت، بخصوص شیعه،
و ابطال نوشتمنای شما که با طرایی مخصوص (عترت را در قالب سنت)
بردهاید از مسائل فردی، و اخلاقیات شخصی، و چون خوردن زردآلو
با ماست است؟! یا قیام بوظائف اجتماعی؟، غریبین بر این حق کشی.

برادران عزیز؛ آخر مکر (شریعت) تنها گوینده بر همه سر
عصر ما است که متأسفانه بپیدان گلیخ راه یافته، و مورد حمله شدید
قابل علماء زاده و بیدار، فرار گرفته است، و جز او، در سلاک، و
قالب، و لباس او دیگری سخنرانی دینی نداشته و ندارد؛ چرا در این
درجہ، بلکه از نظر محسولان فکری، هیچکس مورد انتقاد فرار نگرفته
است، و تنها اوست که اینطور، و تا این حد به نفرت عمومی مبتلا شده،
و منهای چند نفر محدودی که هدفهایان مشخص است، هیچکس از نبلیفات
معظم آه دلخوش نداده، بلکه چون سبل چشم کبری عموماً، از جوان
و پیر و متعدد و متقدم، بر این جرأت، و جسارت که پدین حنیف،
و ساحت مقدس علم و عالم دین شده، متأسفتند.

بیاد آن روزها که با جوش و خروشی، داد میزدم، فریاد میکردم
مسلمانان، بدایید، و متوجه باشد، این گوینده، سفره تسبیح را ماهنامه
بر می چیند، بعضی از دوستان نادان، و گروهی از دانایان غیر دوست

و مفترض، در لفاظه از او جانبداری میگردد، باین بهاء که میدانیم،
قسمت مهمی از مطالب و موضوعات مورد بحث (آقای شریعتی) زندنه
و مخالف با منطق معقول تسبیح است، و حتی یکی از دوستان سی ساله
او که بدل مرحمت نموده، و هرادر منزل بزیارتگران مقتصر گردد،
پس از گفتگوهای زیاد و تبادل نظر در فرم تبلیغات، و نوشتمنای
(آقای شریعتی) ایشان اظهار داشتند خود ایشان و حتی پدرشان، و
همه ما میدانیم که کتابهای نوشته شده، با اثباتات زیادی آلوه است،
ولی امروز مصلحت نیست با گفته های او بچشگ در آئیم، بلکه مصالح
در ایشت که ساكت پنشیبیم، ناخود او بیگنر جبران گذشتگایش بیقتدا!
براستی باید بر این طرز فکر نالید، که کار بکجا رسیده،
آقای شریعتی، باید، وهمه مقدسات مذهبی را بهم بربرد، و عیجگوئه
احساس وظیفه بر این خطر دینی که ایجاد نموده نداشته باشد ولی
ماکه وظیفه دینی، واجتماعی، وجود اینسان و اداره ایمان نموده بحکم نهی
از منکر، جلو سیر بیشتر این خرابکاری های اعتقادی را بکیریم بحکم
مصلحت، مهر سکوت بر لب زده، و ناظر اینگونه خباتهای تبلیغی
باشیم ۱۱

آخر کس باید از این ضعفا، و بیچارگان و دشمنان دوست ندا
یبرسد؛ همه این اشکالات را خوب بود به (آقای شریعتی) مینمودید
که آتش اختلاف را دامن زده، و ب المقدسات مستدل شیعه، بلکه اسلام
حمله نموده است او بستیاری اعوان، و انصارش، مصمم است سفره
تسبیح را وار و له کند ۱۲

در هنر حال سخن را بهمین جا پایان داده و بهمه هشدار داده ام،
تا بدانند ترویج ضمیم از کتابها ، و سخن‌آیهای (آفای شریعتی)
تشیید مبنای کدام مکتب ، و اعانت کدام مسلک و طریقه است .
(و ماعلی الرسول الا البالغ)

و الحمد لله اولاً و آخراً
اللهم احينا حياة عبود و آل عبود وَلَا تُكْفِرْنَا
و أمتنا نمة عبود و آل عبود وَلَا تُكْفِرْنَا
و أحشرنا في زمرة عبود و آل عبود وَلَا تُكْفِرْنَا
ولَا تفرق بيننا وبين عبود و آل عبود وَلَا تُكْفِرْنَا
طرفة عين ابداً في الدنيا و الآخرة
آمين يا رب العالمين

« اغلاط ذیر را پیش از مطالعه تصویب فرمائید »

صفحه	سطر	غلط	صحیح
با اعمال	۱۲	۱۱	باعمال
و در پاورقی سفیدی	۱	۱۳	و در پاورقی سفیدی
نه ناقص	۶	۱۸	نه ناقص
که پسر است	۱۱	۲۱	که پدر است
وصیبی	۶	۳۳	وصیبی
تألیفیشان	۱۰	۳۴	تألیفیشان
او راد	۹	۳۸	او داد
ست	۱۲	۳۸	صفت
به	۵	۴۹	بله
خیانت	۱	۴۶	جنایت
مربوط	۵	۴۹	مربوط
دور را	۱۱	۶۹	دورا
و علمی را	۱۳	۷۵	و علمی
اسلام	۱	۷۶	اسلامی
نوشته‌اند	۱	۸۶	نوشته
اسلام	۵	۹۰	اسلامی
ناظر	۱۰	۹۳	نظر
نوشاییدند	۵	۹۴	نشاییدند
تحقيق	۳	۹۹	تحقيق